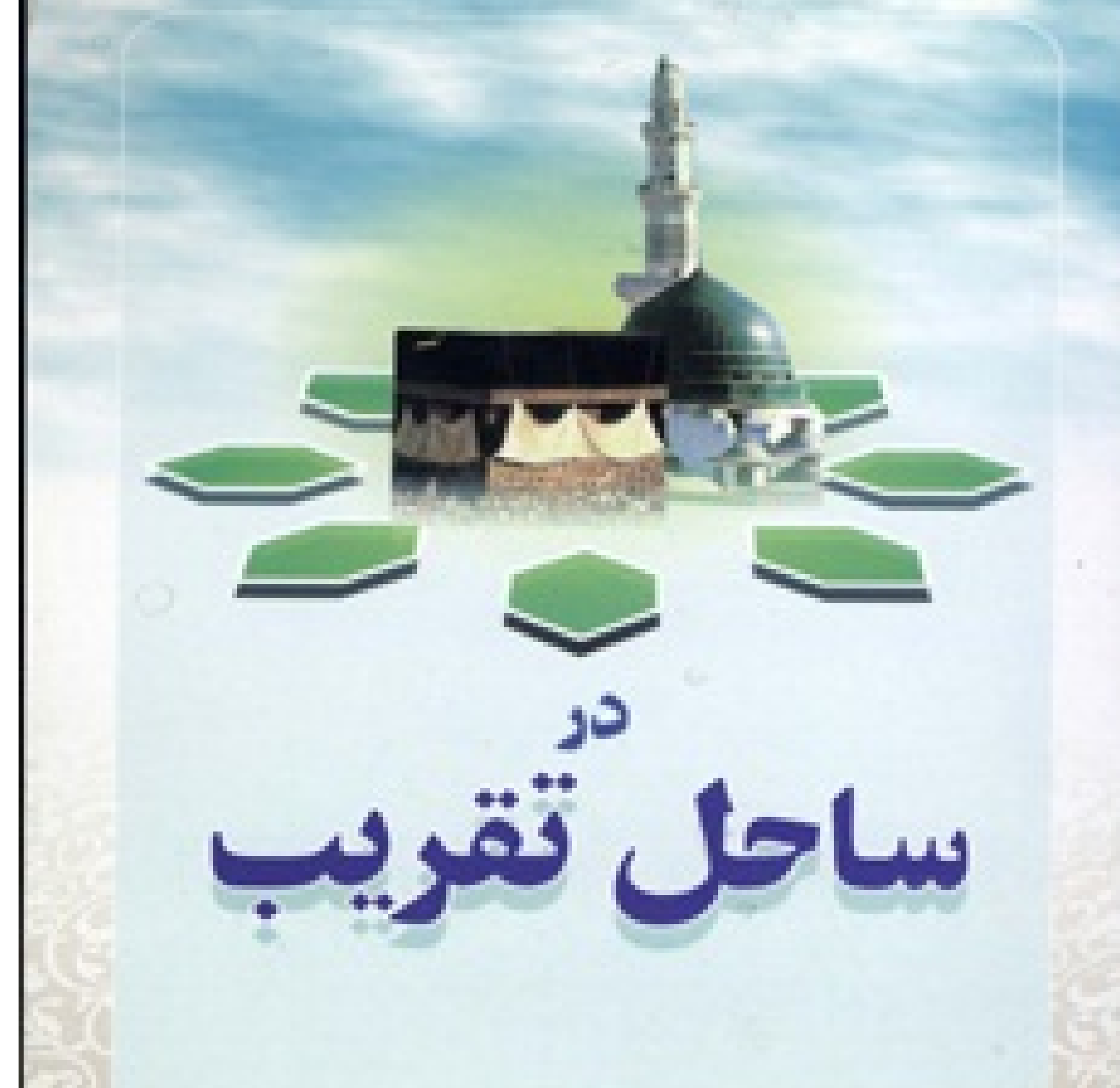


در ساحل تقریب

تألیف:

آیت الله جعفر سبحانی


بسم الله الرحمن الرحیم

در ساحل تقریب

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

در ساحل تقریب

مشخصات کتاب

سرشناسه : سبحانی تبریزی جعفر، - ۱۳۰۸

عنوان و نام پدیدآور : در ساحل تقریب تالیف جعفر سبحانی مشخصات نشر : تهران نشر مشعر، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ص ۹۹

شابک : ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۷-۵۴۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۷-۵۴۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۷-۵۴۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۷-۵۴۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : چاپ دوم ۱۳۸۰؛ ۴۰۰۰ ریال یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس

موضوع : تقریب مذاهب موضوع : وحدت اسلامی موضوع : تقریب مذاهب -- جنبه‌های قرآنی موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

رده بندی کنگره : BP۲۳۳/۵/س۲د۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۲

شماره کتابشناسی ملی : م۷۹-۲۰۱۹۱

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

پیشگفتار

ص: ۵

در محفل انس، که روح واقع‌گرایی و پیراستگی از تعصّب بر آن سایه افکنده، یاران می‌توانند اندیشه‌های خود را به روشنی عرضه کنند و در معرض نقد علمی قرار دهند تا سره از ناسره بازشناسی شود و سیمای حقیقت، خود را از لابلای پرده‌های ابهام نشان دهد. عالمان بزرگی چون شیخ شریعت اصفهانی رحمه الله (۱) (۱۲۶۶- ۱۳۳۹) و حضرت امام خمینی قدس سره (۲) (۱۳۲۰- ۱۴۰۹) معتقدند که گفتگوهای علمی و پرخاشگری‌های واقع‌گرایانه دانشمندان اسلامی، بقای اسلام را بیمه کرده و به آن مصونیت بخشیده است و اگر علمای اسلام نیز بسان پدران روحانی، هر نوع باب نقد علمی و گفتگوی

۱- ۱- در آغاز کتاب «ابانهٔ المختار».

۲- ۲- در درسهای سال ۱۳۳۴.

ص: ۶

واقع‌بینانه را ممنوع ساخته بودند، آیین اسلام با آیین مسیح سرنوشت یکسانی داشت، نه از اصول بنیادین آن خبری بود و نه از فروع رفتاری‌اش.

سخن گفتن بی‌محابا و نقدهای دلسوزانه می‌تواند به حرکت علمی و فکری هر رشته‌ای کمال بخشد و آن را پیش ببرد.

این رساله کوچک پیاده شده نوار دو سخنرانی است که در جلسات آموزشی توجیهی روحانیان و معین‌های کاروان‌های حجّ ایراد گردیده، غبار ابهام را از برخی از اصول عقیدتی برطرف نموده، به مشترکات میان مذاهب ارج نهاده و ویژگی‌های عقیدتی شیعه را با برهان و دلیل روشن ساخته است.

امید است این نوع همایش‌ها، گامی در طریق وحدت اسلامی و تمسّک به «حبل اللَّه المتین» باشد.

ص: ۷

دیدگاه‌های شیعه در مسائل مربوط به تقریب

اشاره

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْکُرُوا نِعْمَهَٔ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَکُنْتُمْ عَلَی شَفَا حُفْرَهٍٔ مِنْ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْهَا کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیَاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ. (۱)

برای من مایه خوشبختی است که در این مجمع بزرگ علمی و روحانی سخن بگویم. موضوع سخن از آیه معلوم و روشن‌شد که درباره «تقریب مسلمانان و طوایف اسلامی» است؛ موضوعی که مصلحان بزرگ، در قرن گذشته، درباره آن گام‌هایی برداشته و تلاش‌هایی کرده‌اند.

۱- ۱- آل‌عمران: ۱۰۳.

ص: ۸

یکی از راه‌های دست‌یابی به تقریب، آگاهی مسلمانان از عقاید یکدیگر است؛ زیرا مسلمانان در بسیاری از اصول، وحدت نظریه دارند و در بخشی از مسائل- که بیشتر کلامی و فقهی است- دارای نقطه‌نظرهای مختلفی هستند.

اگر طوایف اسلامی، از وجود مشترکات- که مایه وحدت آنها است- آگاه شوند، گام‌هایشان به‌سوی تقریب استوارتر شده و کم‌کم به وحدت نایل می‌شوند و به این نتیجه می‌رسند که مسائل اختلافی، مربوط به جوهر اسلام نیست، بلکه از مسائل درجه دوم یا سوم است. بدیهی است که اگر به این حد از آگاهی برسند، همگان در صف واحدی قرار می‌گیرند و از منافع یکدیگر دفاع می‌کنند. و نیز روشن است که تا همدیگر را نشناسند، نه‌تنها توحید کلمه تحقق نمی‌پذیرد، که حتی تقریب هم جامه عمل نمی‌پوشد.

دشمنان قسم‌خورده اسلام همواره چنین وانمود کرده‌اند که قرآنِ شیعه، غیر از قرآن سنی است و حدیث هریک غیر از حدیث دیگری است! اگر این برچسب‌های باطل برطرف شود، آرزویِ بزرگ مصلحان، که همان تقریب است، محقق می‌شود.

ص: ۹

مایه مسرّت است که عالمان شیعه، به‌خوبی از عقاید اهل سنت آگاه بوده‌اند و کتابخانه‌های آنان پر از کتاب‌های اهل سنت است. و علمای ما، هم از مکتب‌های کلامی اهل سنت آگاهی کامل دارند و هم از مذاهب فقهی آنها. تا آنجا که این دو علم، در حوزه‌های شیعه به صورت مقارن تدریس می‌شود.

حتی بسیاری می‌دانند که خود من مسائل فقهی را، بدون مراجعه به خلاف شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰) و مغنی ابن قدامه (ت ۶۲۰) مطرح نمی‌کنم و تا از نظریات و آرای آنها آگاه نگردم، در مسأله تصمیم نمی‌گیرم.

در مورد مسائل کلامی نیز همین روش را ادامه داده و کتابی با نام «بحوث فی‌الملل والنحل» در هشت جلد منتشر کرده‌ام که در آن، عقاید فرقه‌های اسلامی را از منابع دست اول آنها استخراج نموده و از این طریق، به تقریب یاری داده و مشترکات فِرَق اسلامی را با ویژگی‌های آنان بیان کرده‌ام.

در گذشته، رابطه علمی میان دوگروه، بسیار محکم و استوار بود. در بغداد گروه بسیاری از طوایف اسلامی پای منبر شیخ مفید (۳۳۶- ۴۱۳)، سید مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶) و شیخ طوسی (۳۸۵- ۴۶۰) گِرد می‌آمدند و

ص: ۱۰

به تضارب آرا و تبادل اندیشه می‌پرداختند ولی در این پنج قرن اخیر، این رابطه ضعیف‌تر و آگاهی از عقاید شیعه کم‌رنگ‌تر شده است.

در سال ۱۳۱۹ ه. ق. که سفری به کشور اردنِ هاشمی داشتم، در دانشگاه‌های مختلف آن کشور درباره تقریب و معرفی مواضع مشترک شیعه و سنی به سخنرانی پرداختم. وقتی از کتابخانه بزرگ و با اهمیت یکی از دانشگاه‌ها دیدن می‌کردم، در مقابل رایانه (کامپیوتر) که نام کتاب‌های کتابخانه در آن ثبت شده بود قرار گرفتم و از مسؤولان آن خواستم که اسامی برخی از کتب شیعه را بیاورند، لیکن پاسخ همه آنان منفی بود و تعداد کتبِ شیعه بسیار ناچیز می‌نمود، در حالی‌که کتاب‌های خارجی، به زبان‌های بیگانه، فراوان به چشم می‌خورد! یکی از اساتید آنجا پرسید: در مؤسسه شما چه مقدار از کتب اهل سنت موجود است؟

گفتم: در تمام موضوعات اسلامی، از مصادر و منابع اهل‌سنت، کتاب‌های فراوان داریم که می‌توانم نام مقدار زیادی از کتب اهل سنت را درباره تاریخ، تفسیر، حدیث و غیره برای شما نام ببرم.

خلاصه، دانشمندان شیعه از عقاید فرق دیگر آگاهی

ص: ۱۱

کامل دارند و پیوسته بر مشترکات تکیه می‌کنند و بر تقریب فرامی‌خوانند، ولی در مقابل، شناخت دیگران از عقاید شیعه بسیار ناچیز است و پیوسته بر ویژگی‌ها و مختصات آنان‌تکیه می‌کنند ونامی از مشترکات نمی‌برند.

حتی از دلایل عقلی و نقلیِ ویژگی‌ها کم‌بهره‌اند.

اکنون که سخن به این‌جا رسید، جا دارد به توضیح برخی از مسائل مربوط به شیعه، که بسیار مطرح می‌شود، بپردازیم؛ زیرا مشترکاتِ میان دو گروه، در برخی سخنرانی‌ها ونوشته‌ها شرح‌داده‌شده وما اینک به توضیح برخی از خصایص و ویژگی‌های شیعه امامیه می‌پردازیم و برادران دینی را به توجّه عمیق فرامی‌خوانیم:

۱- پیدایش شیعه

از مفهومِ «پیدایش شیعه» چنین برمی‌آید که اسلام برای خود پیدایشی دارد و شیعه نیز پیدایشی دیگر. اگر مقصود از این واژه این است، ما آن را منکریم و هرگز برای اسلام و تشیع، تعدّد و دؤیّت قائل نیستیم تا برای هریک، مبدأ و آغازی معین کنیم.

تشیع، جز «پذیرش اسلام با اعتقاد به ولایت بلافصل امیرمؤمنان علی علیه السلام» چیز دیگری نیست. اگر ولایت آن

ص: ۱۲

حضرت در قرآن و یا سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد شده باشد- چنان که وارد شده است- هردو یک مبدأ داشته و در یک زمان متولد شده‌اند.

در این‌صورت، «اسلام» و «تشیع» دو واژه‌اند که از مکتب واحدی حکایت دارند و به یک حقیقت اشاره می‌کنند.

تشیع، جز پذیرش اسلام به‌صورت یک مکتب الهی، که یکی از اجزای آن ولایتِ بلافصل امیرمؤمنان است، چیز دیگری نیست و انسان متشیّع همان مسلمانی است که به آنچه در قرآن و سنت آمده و یکی از آنها پیروی از امیرمؤمنان و خلافت اوست، معتقد باشد.

خوشبختانه دلایل قاطعی بر چنین مطلبی گواهی می‌دهد؛ رسول گرمی صلی الله علیه و آله در سومین سال بعثت، که به حکم آیه وَ أَنْذِر عَشیرَتکَ الأقْرَبین (۱)

مأمور شد بنی‌هاشم را به اسلام فرابخواند و در مجلسی که آنان را به توحید و نبوت خویش و معاد روز قیامت دعوت کرد، در همان مجلس، ولایت و خلافت علی علیه السلام را نیز اعلام نمود و چنین فرمود:

۱- ۱- شعراء: ۲۱۴.

ص: ۱۳

«فأیّکم یؤازرنی علی هذاالأمر علی أن یکون أخی و وصیّی و خلیفتی فیکم». (۱)

«از میان شما، چه‌کسی مرا در ابلاغ رسالت یاری می‌کند تا درنتیجه برادر، وصی و جانشین من درمیان شما باشد؟.»

به گفته تاریخ، کسی جز علی از جای برنخاست و پیامبر سرانجام درباره او چنین گفت:

«هذا أخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و أطیعوا». (۲)

«این (علی) برادر، وصی و جانشین من است. سخن او را بشنوید و از وی پیروی کنید.»

این حدیث درمیان محدثان، معروف است به حدیث «یوم‌الدار» که به‌صورت متضافر نقل گردیده است. (۳)

۱- ۱- بحار، ج ۳۸، ص ۲۲۳، حدیث ۲۳.

۲- ۲- بحار، ج ۳۸، ص ۲۲۴، حدیث ۲۴.

۳- ۳- تاریخ طبری، ج ۲، صص ۶۲ و ۶۳؛ تاریخ کامل، ج ۲، صص ۴۰ و ۴۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، صص ۲۲۱- ۲۱۰ و دیگر مصادر ومنابع که می‌توانید در کتب تفسیر و احادیث از آن آگاه شوید.

ص: ۱۴

این تنها موردی نیست که پیامبر به جانشینی امام تصریح می‌کند، بلکه در مواردی به خلافت علی علیه السلام تصریح کرده و از این طریق اسلام را در قالب تشیّع شناسانده است؛ یکی از این موارد، جنگ تبوک است، آنگاه که علی را جانشین خود در مدینه قرار داد و خود عازم تبوک شد. هنوز پیامبر از مدینه دور نشده بود که شایعه‌سازان، جانشینی امام را در مدینه، گونه‌ای دیگر تفسیر کردند و گفتند: روابط امام با پیامبر تیره شده، از این جهت در این غزوه افتخار مشارکت از او سلب گردید! وقتی پیامبر از چنین شایعه‌ای آگاه شد، جمله تاریخی خود را در میان یارانش بیان کرد و گفت: «برادرم به مدینه بازگرد! برای حفظ شؤون و اوضاع مدینه جز من و تو کسی شایستگی ندارد،

«أما ترضی أن تكون منّی بمنزلة هارون من موسی إلّاأنّه لا نَبیَّ بعدی؟»؛ (۱)

«آیا خشنود نمی‌شوی که بگویم مَثَل تو نسبت به من، مَثَل هارون به موسی است، جز این‌که پس از من پیامبری نیست، همان‌طوری که او وصی و جانشین

۱- ۱- بحار، ج ۲، ص ۲۲۶، حدیث ۳.

ص: ۱۵

بلافصل موسی بود، تو نیز جانشین و خلیفه پس از من هستی.» (۱)

از این‌که، از میان مناصب، «نبوت» را استثناء می‌کند، می‌توان چنین استفاده کرد که: امام تمام مناصب هارون، جز نبوت او را دارا بود. هارون وزیر، خلیفه و جانشین موسی بود، علی نیز حائز این مقام‌ها بود.

در بازگشت از حجهٔالوداع، در یک مجمع بزرگ، امامت و خلافت علی علیه السلام را بیان کرد و به تمام حاضران در غدیر خم دستور داد که پیام او را به دیگران برسانند.

در این مقطع، امیرمؤمنان به‌عنوان زمامدار مسلمین پس از درگذشت رسول خدا معرفی گردید. از آنجا که سرگذشت غدیر، از رخدادهای قطعیِ تاریخ اسلام است، بیش از این بدان نمی‌پردازیم.

بنابراین، «تشیع» که به‌معنای پیروی از علی علیه السلام است، جزو اسلام است و از آن جدا نیست و درنتیجه، برای تشیع، تفسیری جز پذیرفتن همه برنامه‌های اسلام

۱- ۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۲۰؛ بحار، ج ۲۱، ص ۲۰۷ برای آگاهی از دلالت حدیث بر امامت سیّد الاولیاء امیرمؤمنان علی علیه السلام به کتاب «پیشوایی از نظر اسلام»، صص ۲۵۱- ۲۴۸ مراجعه کنید.

ص: ۱۶

به‌ضمیمه خلافت علی علیه السلام، معنای دیگری متصوّر نیست، از این جهت می گوییم: تشیع پیدایشی جدا از پیدایش اسلام ندارد و هردو در یک زمان متولد شده‌اند.

و امّیا چرا این گروه را «شیعه» می‌خوانند؟ باید گفت که این نام‌گذاری مربوط به خود پیامبر صلی الله علیه و آله است. مفسّران می‌نویسند: آنگاه که آیه إنَّ الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ البَریّة (۱)

فرود آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرده، فرمود: «أنت و شیعتک یوم‌القیامهٔ راضین مرضیین»؛ «تو و شیعیانت در روز رستاخیز خوشنود و مرضی دیگران خواهید بود.» (۲)

در تفسیر این آیه، روایات متعددی از پیامبر نقل شده و در همه آنها، لفظ «شیعه» به‌کار رفته است، از این جهت از زمان خود پیامبر گروهی به‌نام «شیعه علی» معروف بودند.

افزون بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله در موردی، جانشینان خود را

۱- ۱- بینه: ۷، «افراد با ایمان که دارای عمل صالحند، بهترینِ مردمند».

۲- ۲- درباره روایاتی که در آن، نام پیروان علی به لفظ «شیعه» وارد شده است، به کتاب درّالمنثور، ج ۶، ص ۵۸۹، و صواعق المحرقه، ص ۱۶۱ مراجعه شود و ما بخشی از روایات را در کتاب «الشیعه فی موکب التاریخ» آورده‌ایم، صص ۱۹- ۱۵.

ص: ۱۷

به‌عنوان «خلفای اثناعشر» معرفی کرد و چنین فرمود:

«لا یزال هذا الدّین عزیزاً إلی اثنی عشر خلیفة ... کلّهم من قریش». (۱)

«این دین به‌وسیله دوازده خلیفه، گرامی و بلند مرتبه خواهد بود و همه آنان از قریش می‌باشند.»

این دوازده خلیفه که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله مایه عزّت و رفعت اسلام بودند، چه کسانی هستند، آیا می‌توان خلفای اموی و عباسی را مصداق این حدیث معرفی کرد؟! این حدیث جز بر دوازده امامِ شیعه که مایه عزت اسلام بوده‌اند، بر کسی منطبق نیست.

از این بیان نتیجه می‌گیریم که: اسلام و تشیع، دو روی یک سکه‌اند و هردو به یک حقیقت اشاره دارند. برای پیدایش شیعه، تاریخی جز تاریخ خودِ اسلام نمی‌توان اندیشید و تشیسع از نقطه‌ای جوشید که اسلام از آنجا جوشید و هیچ تقدم و تأخری بر بیان آن‌دو نیست، در حالی که دیگر فرق و گروه‌های اسلامی، همگی پس از درگذشت پیامبر پدید آمده‌اند و تاریخی غیر از تاریخ اسلام دارند.

۱- ۱- صحیح مسلم، ج ۶، صص ۳ و ۴؛ بحار، ج ۳۶، ص ۲۹۹، ح ۱۳۳.

ص: ۱۸

بدیهی است، «تسنّن»، به‌معنای پیروی از سنت، قدر مشترکی است میان همه فرق اسلامی، ولی تسنن به‌معنی پذیرش اسلام در قالب خلافت ابوبکر و دیگر خلفا، اندیشه‌ای است که پس از درگذشت پیامبر پدید آمد و زادگاه آن، سقیفه بنی‌ساعده و حوادث پس از آن است، بنابراین، تسنّن به این معنی، فاقدِ اصالت است و در قالب دیگر، یعنی پیروی از سنت پیامبر از ویژگی همه فرق اسلامی است.

برادران اهل‌سنت، در فقه، از یکی از چهار فقیه پیروی می‌کنند ولی در عقاید اشعری هستند و پیرو آرای امام اشعری و روشن است که همه این مذاهبِ فقهی و کلامی، پس از اسلام پدید آمده‌اند.

واصل بن عطا (۸۰- ۱۳۰) پایه‌گذار مکتب اعتزال است و امام اشعری (۲۶۰- ۳۲۴) پایه‌گذار مذهب کلامی.

و شیخ ماتریدی (۲۶۰- ۳۳۱) نیز پایه‌گذار مکتب ماتریدی است و همه این مذاهب، رخدادهایی است که پس از اسلام پدید آمده‌اند.

و اینک یادآور می‌شویم که: فرق جوهری مکتب تشیع با دیگر مکتب‌ها، آن است که: تشیع خلافت را ادامه وظیفه رسالت می‌داند، پس روشن است که مانند

ص: ۱۹

رسالت، مقامی الهی است و راه شناسایی امام (در حالی که رسول و طرف وحی نیست) همان تنصیص خداست، امّا خلافت و امامت از دیـد اهل سـنت، یک مقام اجتماعی است و راه شـناسایی آن انتخاب و گزینش مردم است و حال چرا تعـداد آنها دوازده‌تا است، فلسفه آن بسان دیگر مسائل غیبی، برای ما روشن نیست.

۲- عصمت پیشوایان

از مسائلی که درباره آن پرسـش می‌شود، اعتقاد به عصمتِ امامانِ دوازده گانه است. پرسشگران تصوّر می کنند که اعتقاد به عصمت فردی، ملازم با اعتقاد به نبوت او است و تصوّر می کننـد ما که به عصـمت آنان عقیده‌منـدیم، پس آنان را نبی و پیامبر می‌دانیم! در حالی که خاتمیت رسول اسلام، از ضروریات آیین است.

برای توضیح ناچاریم به دو موضوع بپردازیم:

۱- دلالیل عصمت امامان شیعه چیست؟

۲- اعتقاد به عصمت ملازم با اعتقاد به نبوت نیست.

دلایل عصمت امامان

عصمت پیشوایان را می توان از طرق مختلف ثابت

ص: ۲۰

کرد و از میان دلایل انبوه، به دو دلیل بسنده می کنیم:

الف: آیه تطهیر

إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً. (۱)

«مشیت الهی بر تطهیر شما اهل بیت پیامبر تعلّق گرفته است.»

در این که مقصود از اهل‌بیت خاندان رسالت و فرزندان پیامبر است، سخنی نیست و ضمایر «مذکر» به‌نام «عنکم» و «یطهّرکم» بر این مطلب گواهی می‌دهد.

گذشته از این، پیامبر صلی الله علیه و آله بارها با انداختن کسا بر سر آنان، اهل‌بیت خود را معرفی کرده است و فرموده است:

«أللّهمّ إنَّ هؤلاء أهلِ بَیْتی».

بایـد دانست که مقصود از «تطهیر» در آیه، پاکیزگی از قذارت مادی نیست؛ زیرا خداوند از همگان خواسـته که جامه و بدن خود را از قـذارت پاک کننـد، بلکه مقصود، تطهیر از گناه و آلودگی‌های معنوی است، همچنان که مقصود از تطهیر مریم همین است آنجا که می‌فرماید:

۱- ۱- احزاب: ۳۳.

ص: ۲۱

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. (۱)

«خداوند تو را (ای مریم) برگزید و تطهیر کرد و بر زنان جهانیان برتری بخشید.»

ب: حدیث ثقلین

حـدیث ثقلین دلیـل دوم عصـمت آنـان است، آنجـایی که پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله در مواقع مختلف عترت را عِـدل قرآن می‌شمارد و می‌فرماید:

«إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی ما إن تمسّکتم بهما لَنْ تضلّوا». (۲)

«من درمیان شما دو امانت گرانبها می‌گذارم و می‌روم، مادام که چنگ بر آن می‌زنید گمراه نخواهید شد.»

در این حدیث که فریقین آن را نقل کرده‌اند، عترت معادل قرآن و مایه هدایت معرفی شده است.

به‌یقین قرآن از خطا مصون است و طبیعی است آنچه که معادل قرآن است و هرگز تا روز رستاخیز از آن جدا

۱- ۱- آل‌عمران: ۱۴۰.

۲- ۲- بحار، ج ۳۶، ص ۳۳۱، حدیث ۱۹۱.

ص: ۲۲

نمی‌شود نیز مصون از خطا و گناه خواهد بود.

دلایل عصمت معصومان علیهم السلام منحصر به این دو دلیل نیست، لیکن این نوشته گنجایش بیش از این را ندارد، از این‌رو به همین اندازه اکتفا می‌شود.

عصمت افراد ملازم با نبوّت آنان نیست

«عصمت» ملازم با «نبوت» نیست، هرچند که نبوت با عصمت ملازم است. به گواه این‌که قرآن کریم برخی را معصوم معرفی کرده در حالی که به اتفاق همه، نبی نبوده‌اند؛ مثلًا حضرت مریم معصوم از گناه و مطهّر از لغزش بود لیکن نبی و رسول نبود. همچنین مصاحب موسی که معلم او بود، معصوم از گناه بود، ولی نبی نبود.

در عظمت مقام معلم موسی همین بس که قرآن او را چنین شناسانده است:

فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَیْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً* قَالَ لَهُ مُوسَی هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلَی أَنْ تُعَلِّمَنِی مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً. (۱)

«تا بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به

۱- ۱- کهف: ۶۵- ۶۶.

ص: ۲۳

او افاضه نموده و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم، موسی به او گفت: آیا اجازه می‌دهی من از تو پیروی کنم تا از مایه‌های رشدی که آموخته‌اید بیاموزم.»

کسی که قرآن وی را با چنین جمله‌های چشمگیری معرفی می‌کند، جز معصوم نمی‌تواند باشد.

بنابراین میان عصمت و نبوت، ملازمه‌ای وجود ندارد و نمی‌توان هر معصوم را نبی دانست. و ملاک نبوت، غیر از ملاک عصمت است؛ در نبوت، مسأله وحی مطرح است و نبی کسی است که طرف وحی الهی باشد، در حالی‌که در عصمت، مسأله علم به عواقب گناه مطرح است که او را از هرنوع آلودگی صیانت می‌بخشد.

۳- مصونیت قرآن از تحریف

شیعه امامیه معتقد است که قرآن کریم از هرنوع تحریف (کم و زیاد) مصون است و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله ۱۱۴ سوره را، به‌نحوی که در مصاحف موجود است، درمیان ما گذارد و به ملکوت اعلی پیوست و مسلمانان با عنایت خارق‌العاده‌ای در حفظ آن کوشیده‌اند و نگذاشتند حتی کلمه‌ای از آن حذف یا دگرگون شود.

ص: ۲۴

شگفتی اینجا است که شیعه معتقد است: بزرگان اهل سنت نیز بر این عقیده‌اند و آنها را از هرنوع اعتقاد به تحریف منزه می‌شمارد و ورود اخبار تحریف در کتاب‌های آنان را دلیل بر عقیده آنان نمی‌گیرد، همچنان که ورود برخی از روایات تحریف‌شده در کتاب‌های ما، دلیل بر عقیده ما نیست. شما می‌توانید عقیده شیعه را از قدیمی‌ترین آثار آنان به‌دست آورید، مانند:

الف: فضل بن شاذان (ت ۲۶۰) در کتاب «الإیضاح»؛ (۱) وی در این کتاب بر افرادی مانند بخاری (ت ۲۵۶) و احمد بن حنبل (ت ۲۴۱) و غیر اینها خرده می‌گیرد که آنها آیه رجم را در کتاب‌های خود آورده‌اند و اگر خود او قائل به تحریف بود؛ نمی‌توانست چنین ایرادی را بر این افراد بگیرد.

ب: شیخ صدوق (ت ۳۸۱) در کتاب اعتقادات؛ او چنین می گوید:

«إنّ اللَّه تعالی محدثه و منزله و ربه و حافظه و المتکلّم به». (۲)

۱- ۱- ایضاح، صص ۲۱۹- ۲۱۷.

۲- ۲- اعتقادات صدوق، ص ۹۳.

ص: ۲۵

«خداوند پدیدآورنده قرآن و فرستنده و صاحب و نگاهبان و گوینده آن است.»

ج: شیخ‌مفید (ت ۴۱۳) درکتاب «اجوبهٔ‌المسائل السرویهٔ»؛ پس از نقل اخباری که حاکی از تحریف است، می‌گوید:

اینها همگی خبر واحدند که نمی‌توان بر صحت آنها را پذیرفت، از این جهت نمی‌توانیم از مصحف به‌خاطر این روایات دست برداریم. (۱)

د: سید مرتضی علم‌الهدی (ت ۴۳۶)؛ می‌گوید: گروهی از صحابه مانند عبداللّٰه‌بن مسعود و ابیّ‌بن کعب و امثال آنان، قرآن را برای پیامبر بارها خوانده‌اند و این حاکی از آن است که این قرآن در زمان خودِ رسول گرامی صلی الله علیه و آله گرد آمده است.

ه: شیخ طوسی (ت ۴۶۰)؛ در کتاب «تبیان» بر مصونیت قرآن از هرنوع تحریف تصریح می‌کند. (۲)

و: طبرسی (ت ۵۴۸) در «مجمع‌البیان»؛ با تأکید بیشتر بر نفی تحریف اصرار می‌ورزد.

اینها نمونه‌هایی است از بزرگان و پیشینیان که

۱- ۱- مجموعه رسائل، ص ۲۶۶.

۲- ۲- تبیان، ج ۱، ص ۳.

ص: ۲۶

پایه‌گذاران عقیده شیعی و تنظیم‌کنندگان اصول اعتقادی این طایفه هستند. اگر مسأله تحریف سخن صحیحی بود، لااقل باید یکی از آنان، آن را می‌پذیرفت.

درمیان علمای معاصر شیعه، حضرت امام خمینی رحمه الله (ت ۱۴۰۹) در سال ۱۳۳۴ ه. ش. ضمن تدریس اصول، مسأله تحریف قرآن را در حجّیت ظواهر مطرح نمودند، و روایات تحریف را به گروه‌های چهارگانه تقسیم کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که عنایت مسلمانان به حفظ قرآن مانع از آن بود که قرآن تحریف شود، و روایاتِ تحریف یا مجعول است و یا در صدد تفسیر آیات می‌باشد. (۱)

مسأله اختلاف قرائت‌ها درنظر محققان، مربوط به خود قاریان است و ارتباطی به وحی الهی ندارد و قرآن جز به یک قرائت فرود نیامده است. امام صادق علیه السلام دراین‌باره می‌فرماید:

«... إنّ القرآن واحد نزل من عند واحد ولکن الإختلاف یجیء مِنْ قِبَلِ الرواة». (۲)

۱- ۱- تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۹۶.

۲- ۲- کافی، ج ۲، ص ۶۳۰، ح ۱۲.

ص: ۲۷

«قرآن یکی است و از نزد خدای یگانه فرود آمده و اختلاف از آن راویان است.»

دلیل آن روشن است؛ زیرا هریک از قراء، بر قرائتِ خود، دلیلی- غیر از سماع از پیامبر صلی الله علیه و آله- اقامه می‌کند.

اگر واقعاً این قرائت‌ها با سند صحیح از پیامبر به آنان رسیده باشد، در این‌صورت اقامه حجت بی‌معنا خواهد بود، از این جهت ما معتقدیم قرآنِ واقعی همین قرائت فعلی (عاصم به روایت حفص) است که مأخوذ از قرائت علی علیه السلام بوده و او هم از پیامبر گرفته است و برای ما همین افتخار بس که امام شیعه، هم حافظ و نگهبانِ قرائت قرآن است و هم نگهبان حدیث پیامبر رحمه الله زیرا قرآن کنونی که از طریق عاصم به ما رسیده، همان قرائت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است؛ همچنان که حدیث نبوی به‌وسیله علی در کتاب عظیمی جمع گردید و در اختیار پیشوایان و امامان بود ولی خلفا نوشتن حدیث را ممنوع ساختند، و این ممنوعیت تا سال ۱۴۳ ادامه داشت و ناگهان در عصر منصور دوانیقی تحریم شکست و نگارش حدیث از محاق تحریم بیرون آمد.

ص: ۲۸

مسأله‌ای به نام «منسوخ‌التلاوة»

در صحاح و مسانید، آیه‌ای است به‌نام «آیه رجم» که سبک جمله‌بندی‌اش، حاکی از مجعول بودن آن است ولی نویسندگان صحاح آن را جزو قرآن دانسته و از عمربن خطاب چنین نقل می‌کنند که او گفت: «لولا أنّی أخاف أن یقال: زاد عمر فی‌القرآن، أثبت هذه الآیة فإنّا کنّا نقرأها علی رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله: الشیخ و الشیخة إذا زنیا فارجموهما ألبتة بما قضیا من الشهوة، نکالًا من اللّه واللّه عزیز حکیم». (۱)

محققان اهل‌سنت، که قرآن را از هرنوع تحریف مصون می‌دانند، در برابر این روایت و نظایر آن انگشت تعجب به دندان گرفته و راه چاره‌ای اندیشیده‌اند و گفته‌اند: این آیه و نظایر آن، از قبیل آیات «منسوخ‌التلاوة» است؛ یعنی روزگاری جزو قرآن بوده لیکن بعدها تلاوت آن منسوخ گردیده است، هرچند مضمون آن به‌قوت خود باقی است؛ زیرا رجم شیخ و شیخه از احکام قطعی اسلام می‌باشد.

۱- ۱- صحیح بخاری، ج ۸، صص ۲۰۸- ۲۱۱، باب رجم الحبلی؛ مسند احمد: ج ۱، ص ۲۳ و ج ۵، ص ۱۳۲.

ص: ۲۹

اکنون در این‌جا دو مطلب را یادآور می‌شویم:

۱- هرگاه آیه‌ای ازنظر مضمون، منسوخ نباشد (چنان که در مورد رجم چنین است) چرا باید لفظ آن از قرآن حذف شود؟! آیا الفاظ آن در حدّ تحدی نبوده و از نظر فصاحت و بلاغت به پایه آیات دیگر نمی‌رسید که حذف گردید؟ اگر چنین بود، چرا از اول فرود آمد و اگر واجد شرایط اعجاز بود چرا حذف گردید.

اگر مضمون آیه منسوخ شده بود، می‌شد برای حذف آن مجوّزی ساخت ولی فرض این است که معنای آیه به قوّت خود باقی است و لفظ آن حذف شده است و این نوعی تحریف ناپسندی است که عقل و خرد آن را صحیح نمی‌داند.

چیزی که محققان را بر این کار واداشته، آن است که صحیح بخاری در نزد آنان، بسان کتاب الهی خدشه‌پذیر نیست! اگر آنان به خود اجازه می‌دادند که این کتاب نیز مانند دیگر کتاب‌های بشری خدشه‌پذیر باشد، رد روایت آسان‌تر از آن است که به مسأله منسوخ‌التلاوهٔ پناه ببرند و درحقیقت از زیر باران برخیزند و زیر ناودان قرار گیرند!

فرض کنیم که منسوخ‌التلاوهٔ اصلی است صحیح،

ص: ۳۰

چرا روایات تحریف را، که در کتب شیعه وارد شده، از این طریق تصحیح نمی‌کنید.

قرطبی (ت ۶۷۱) در تفسیر خود «الجامع لأحکام القرآن»، در اول سوره احزاب می‌نویسد: این سوره دارای ۷۳ آیه است، سپس اضافه می‌کند:

«و کانت هذه السورهٔ تعدل سورهٔ البقرهٔ و کانت فیها آیهٔالرجم؛ «الشیخ و الشیخهٔ إذا زنیا فارجموهما ألبتهٔ نکالًا من اللّه واللّه عزیز حکیم!» ذکره أبوبکر الأنباری عن أبیّ بن کعب». (۱)

این سوره در آغاز و به هنگام نزول، به اندازه سوره بقره بود (۲۸۶ آیه) و آیه رجم که می‌گوید: «اگر مرد و یا زنِ پیر زنا کردند، آن دو را سنگسار کنید، این انتقامی است از خدا، خدا قدرتمند و حکیم است!» در آن بود.

و آنگاه از عایشه نقل می‌کند که سوره احزاب در عصر پیامبر ۲۰۰ آیه بود، ولی هنگام نوشتنِ قرآن، جز بر آیات موجود (۷۳ آیه) دست نیافتند! (۲)

قرطبی سپس دست و پا زده است تا با حفظ صحّت

۱- ۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۱۳، تفسیر سوره احزاب.

۲- ۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۱۳، تفسیر سوره احزاب.

ص: ۳۱

حدیث، آن را بدین‌صورت که: «این آیات پس از نزول به امر الهی، به‌سوی او بازگشته است» توجیه کند.

شکی نیست که این اخبار کاملًا بی‌اساس است و نزول آیاتی در حدّ اعجاز و رفع آن، کار حکیمانه‌ای نیست، به‌خصوص اگر معانی آن از رسمیت برخوردار باشد. حالا- فرض کنید آنچه که آنان می‌گویند صحیح است، چرا چنین عذری را در روایات شیعه نمی‌پذیرند؟! شیعه هم حق دارد بگوید آیاتی که به‌عنوان تحریف در کتب حدیث وارد شده جزء آیات منسوخ‌التلاوهٔ است و روزگاری جزو قرآن بوده و سپس از آن اخراج شده و مانند آیه رجم در اختیار ما باقی مانده است.

به‌نظر می‌رسد که این بحثِ فشرده درباره نفی این تهمت (تحریف قرآن) کافی باشد، خوشبختانه علمای محقق ما کتاب‌های گسترده در نفی این تهمت نوشته‌اند و در این میان شما می‌توانید دو کتاب «صیانهٔ‌القرآن من التحریف» و «التحقیق فی نفی‌التحریف» را مطالعه کنید.

مصحف فاطمه چیست؟

گاهی علما و دانشمندان اهل سنت، از مصحف فاطمه

ص: ۳۲

سراغ می‌گیرند و تصوّر می‌کنند که مصحب به‌معنای قرآن است و دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن خاصی داشته که با این قرآن متفاوت بوده است!

باید یادآور شویم که واژه «صحف» در قرآن به‌معنای مطلق کتاب آمده است، چنان‌که می‌فرماید:

- وَ إذَا الصُّحُفُ نُشِرَت. (۱)

«آنگاه که نامه‌های اعمال منتشر گردد.»

- إنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الأولی* صُحُفِ إبراهِیمَ وَ مُوسی (۲)

«این، در صحیفه‌های نخستین، در کتاب ابراهیم و موسی است.»

و همچنین «مصحف» نیز از همین ماده اخذ شده و به‌معنای دفتر یا کتابِ جلد شده به‌کار می‌رفت و در صدر اسلام حتی پس از درگذشت پیامبر، «مصحف» نام قرآن نبود بلکه هر کتاب مجلّدی را مصحف می‌نامیدند.

ابن ابی‌داود سجستانی در باب گردآوری قرآن، در مصحفی از محمد بن سیرین نقل می‌کند: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- ۱- تکویر: ۱۰.

۲- ۲- اعلی: ۱۸- ۱۹.

ص: ۳۳

درگذشت، علی علیه السلام سوگند یادکرد: «عبایی بردوش نکنم مگر این‌که قرآن را در مصحفی گردآورم»؛ (اقسم علیٌّ علی أن لا یرتدی الردی إلّالجمعهٔ حتّی یجمع القرآن فی مصحف).

و نیز ابی‌العالیه نقل می‌کند:

«إنَّهم جَمعوا القرآن فی مصحف فی خلافَهٔ أبی بَکر».

«آنان قرآن را در خلافت ابی‌بکر در مصحفی جمع کردند.»

و نیز از حسین علیه السلام نقل می‌کند:

«إنَّ عمر بن الخطاب أمر بجمع القرآن و کان أوّل من جمعه فی المصحف».

«عمر بن خطاب فرمان به گردآوری قرآن داد و او اول کسی است که قرآن را در مصحف جمع کرد.» (۱)

این جمله‌ها حاکی است که در آن روزگار، مصحف به‌معنای دفتر بزرگ و یا کتابی مجلد بوده که اوراق را از

۱- ۱- کتاب مصاحف، نگارش حافظ ابوبکر عبداللّه‌بن ابی داود سجستانی، ص ۱۰- ۹.

ص: ۳۴

پراکنده شدن حفظ می‌کرده، سپس به مرور زمان اختصاص به قرآن یافته است.

اتفاقاً روایات پیشوایان ما حاکی است که حتی در زمان آنان، لفظِ مصحف به‌معنای کتاب و یا دفتر مکتوب بوده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«من قرأ القرآن فی المصحف متع ببصره». (۱)

«هرکس قرآن را از روی برگ‌های مجلد بخواند، از چشم خود بهره می‌گیرد.»

و نیز در حدیثی دیگر آمده است:

«قراءة القرآن فی المصحف تخفّف العذاب عن الوالدین». (۲)

«خواندن قرآن از روی برگ‌های مجلد، عذاب را از پدر و مادر کم می‌کند.»

مورّخان درباره ترجمه خالد بن معدان می‌نویسد:

«إنّ خالد بن معدان کان علمه فی مصحف له ازار

۱- ۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲- ۲- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۳.

ص: ۳۵

و عری». (۱)

«خالد بن معدان دانش خود را در دفتری ضبط کرده بود که برای آن دکمه‌ها و دستگیره داشت.»

خالد بن معدان از تابعین بوده و هفتاد صحابی را درک کرده است. و ابن اثیر ترجمه آن را در ماده کلاعی آورده است. (۲)

پس تا اینجا روشن شد که تا پایان قرن اول، لفظ «مصحف» به‌معنای کتاب مجلد و یا دفترچه جلد شده بود که افراد دانش و آگاهیِ خود را در آن ضبط می‌کردند.

و اگر بعدها قرآن را مصحف گفته‌اند، چون از ذهن‌ها بیرون آمده و بر برگ‌ها نوشته شد و به‌صورت مجلّد درآمد.

باتوجه به این مسأله، نباید در شگفت باشیم که دخت گرامی پیامبر دارای مصحفی باشد و دانش و آگاهی‌های خود را که از پدر بزرگوارش برگرفته بود، در آن بنویسد و برای فرزندان خود، به‌صورت بهترین میراث، به‌یادگار بگذارد.

۱- ۱- المصاحف سجستانی، صص ۱۳۴ و ۱۳۵.

۲- ۲- اللباب فی تهذیب الأنساب، ابن اثیر، ج ۳، صص ۶۲ و ۶۳.

ص: ۳۶

خوشبختانه فرزندان فاطمه علیها السلام حقیقت و واقع این مصحف را شناسانده و گفته‌اند: این مصحف، جز یک رشته آگاهی‌هایی که از پدر بزرگوارش شنیده و یا از طریق دیگر به‌دست آورده، چیز دیگری نیست. اینک برخی از روایات را می‌آوریم:

حسن بن علی فرمود: «نزد ما جامعه‌ای است که در آن حلال و حرام وارد شده و مصحف فاطمه هست در حالی‌که در آن کلمه‌ای از قرآن نیست بلکه املای رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام است و همگی دراختیار ماست.» (۱)

باتوجه به این حدیث و نصوص پیشین، نباید شک کرد که مصحف فاطمه ارتباطی به قرآن ندارد و آن کتاب مجلدی بوده که در آن حقایق و معارفی که از پیامبر گرامی شنیده شده بود، ضبط گردیده است.

۴- تهمت تکفیر صحابه

از افتراها و سخنان بی‌اساس منسوب به شیعه، تکفیر یاران رسول خدا است. این تهمت آنچنان در اعماق اذهان برخی رخنه کرده که غالباً آن را به رخ می‌کشیدند.

۱- ۱- بصائر الدرجات، الصفار، صص ۱۵۷ و ۱۵۸.

ص: ۳۷

در سال ۱۴۱۹ ه. ق. برابر با ۱۳۷۷ ه. ش. در دانشگاه آل‌البیت اردن به سخنرانی دعوت شدم، استادی از اساتید آنجا درباره این موضوع با من به گفتگو پرداخت، به او گفتم: پیامبر گرامی فزونتر از صد هزار صحابی داشت که تقریباً نام ۱۵ هزار از آنها ضبط گردیده و باقیمانده حتی نامشان نیز در تاریخ نیامده است! با این وصف چگونه می‌شود چنین جمع کثیری را تکفیر کرد، در حالی که نام اکثر آنها را نمی‌دانیم، سپس یادآور شدم: تکفیر در گرو وجود ملاک است چگونه می‌توان گفت در همه آنان ملاک تکفیر وجود داشته در حالی که گروه بسیاری از آنان، از شیعیان علی علیه السلام بوده‌اند و تاریخ نام و خصوصیات آنان را ضبط کرده است.

آنگاه افزودم: گروهی از یاران پیامبر؛ مانند «یاسر» و همسرش «سمیه» پس از بعثت و قبل از هجرت، به‌شهادت رسیده یا درگذشته‌اند و گروهی در غزوات در حال حیات رسول خدا جام شهادت نوشیده‌اند و در نبردهای بدر، احد، احزاب و ... افتخاراتی آفریده‌اند که یکی از آنها حمزه سیدالشهداء است، چگونه می‌توان این گروه را تکفیر کرد در حالی که درخت اسلام با خون آنان سیراب شد و رشد یافت.

ص: ۳۸

بنابراین، باید گفت: چنین مسأله‌ای از ریشه دروغ است و مسأله تکفیر صحابه تهمتی بیش نیست. اگر اجازه دهید من گلایه خود را از برادران اهل‌سنت مطرح کنم؛ چرا برخی از آنان شیعه را تکفیر و متهم می‌کنند در حالی‌که در کتاب‌های حدیثی اهل‌سنت ارتداد صحابه به‌صورت خبر متضافر نقل شده و شما می‌توانید این احادیث را در جامع‌الاصول (۱) ابن اثیر مطالعه کنید که همه این احادیث را از صحیح بخاری، و مسلم و مانند آنها گرفته است.

روی أنس بن مالک أنّ رسول‌اللّه صلی الله علیه و آله قال: «لیردنّ علیّ الحوض رجال ممن صاحبنی حتی إذا رأیتهم و رفعوا إلیّ اختلجوا دونی فلأقولنّ أی ربی أصحابی، أصحابی، فیقالنّ لی: إنّک لا تدری ما أحدثوا بعدک».

«أنس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که:

«گروهی از یاران من در روز قیامت نزد حوض کوثر

۱- ۱- جامع الاصول، ج ۱۱، صص ۱۲۳- ۱۱۹، کتاب قیامت، که در آن‌احادیث دهگانه که حاکی از ارتداد صحابه است نقل شده و لفظ «ارتداد» مکرر در آنها به چشم می‌خورد.

ص: ۳۹

بر من وارد می‌شوند، من آنها را می‌بینم و بر من ارائه می‌شوند، ناگهان از دست من گرفته می‌شوند و من فریاد می‌زنم: پروردگارا! یاران من، یاران من، آن موقع پاسخ می‌گویند: تو نمی‌دانی بعد از تو چه کارهایی را پدید آوردند.»

در این‌جا به نقل همین حدیث اکتفا می‌کنیم، علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب یادشده مراجعه کنند.

چیزی که می‌توان گفت این است که مسأله «تکفیر صحابه» تحریف‌شده مسأله دیگری به‌نام «عدالت صحابه» است و آن این است که آیا تمام کسانی که با رسول خدا دیداری داشتند، تا لحظه مرگ عادل و رستگار بودند؟ یا برخی از آنان عادل و برخی دیگر از هوی و هوس پیروی کردند و طبعاً گروه دوم به کیفر اعمال خود خواهند رسید؟!

اهل سنت می‌گویند: همه کسانی که با رسول خدا دیداری داشتند، عادل بودند و درمیان آنان خطاکار و فاسقی وجود نداشته است. ولی برخلاف صحابه، تابعانِ آنان، به دو دسته تقسیم می‌شوند: عادل و فاسق، صالح و طالح.

ص: ۴۰

در حالی‌که عقیده شیعه به‌خلاف آن است. شیعیان معتقدند: دیدن پیامبر عدالت‌آفرین نیست و ماهیت افراد را دگرگون نمی‌سازد، بنابراین صحابه و تابعین حکم یکسان دارند.

در پاسخ آنان که می‌گویند: ما دین خود را از صحابه گرفته‌ایم، پس باید آنان عادل باشند، باید گفت: اگر دین خود را از صحابه گرفته‌اید از تابعان نیز گرفته‌اید، پس باید همگان عادل باشند. دودمان بنی‌امیه، یزید بن‌معاویه و حجاج بن یوسف ثقفی نیز همگی از تابعان هستند! بنابراین باید کوشش کنید تا دین خود را از عدول آنان بگیرید.

گذشته از این‌ها عدالت صحابه یک مسأله کلامی است و اختلاف در مسائل کلامی نباید باعث تفرقه شود؛ زیرا غالباً در این نوع مسائل وحدت نظریه وجود ندارد.

دلایل کسانی که به عدالت همه صحابه صحه نمی‌گذارند بلکه آنها را به دو گروه مختلف تقسیم می‌کنند به قرار زیر است:

۱- قرآن مجید برخی از آنان را فاسق نامیده است و

ص: ۴۱

می گوید: إنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا. (۱)

مسلماً این فرد فاسق، جزو صحابه بوده و در سال ششم هجرت خبر دروغی را گزارش کرده است و مفسران و مورّخان می گویند این فرد کسی جز ولید بن عقبه نبوده است.

۲- قرآن و تاریخ حاکی است که پیامبر در روز جمعه‌ای، به خواندن خطبه‌های نماز جمعه مشغول بود، وقتی صدای طبل- که از ورود کاروان تجاری از شام حکایت می کرد- به‌گوش آنان رسید، بیشترِ آنان نماز را ترک کرده و به سراغ منافع مادی خود رفتند، چنانکه می‌فرماید: وَ إذا رَأَوا تِجارَةً أوْ لَهْواً انْفَضُّوا إلَیْها وَ تَرَکُوکَ قائِماً. (۲)

از این دو آیه که بگذریم، به نکته دیگری نیز برمی‌خوریم و آن این که: پیامبر صلی الله علیه و آله قاتل عمار را «فئه باغیه» خواند و برخی از صحابه در رأس آن فئه قرار داشتند. پیامبر رو به او (عمار) فرمود: «تقتلک الفئة الباغیة»؛ «تو را گروه ستمگر می کشند.»

۱- ۱- حجرات: ۶.

۲- ۲- جمعه: ۱۱.

ص: ۴۲

البته ادلّه‌ای که حاکی از انحراف برخی از صحابه می‌باشد، فزون‌تر از آن است که بتوانیم همه را در اینجا بیاوریم، هرچند عاطفه انسانی پیامبر ایجاب می‌کند که بر همه صحابه جامه عدالت بپوشاند ولی واقعیت‌های خارجی مانع از تسلیم دربرابر حکم عاطفه است.

به‌خاطر دارم در یکی از سال‌ها که به حج مشرف بودم، جوانی مصری به‌وسیله یکی از زائران ایران به مجمع ما هدایت شد، او می‌گفت: مشغول نوشتن تزی با عنوان «عدالت صحابه» هستم. به او گفتم:

«عدالهٔالصحابهٔ؛ یعنی العاطفهٔ و البرهان» او از عنوان بحث استقبال کرد، برایش توضیح دادم: عاطفه انسانی ایجاب می‌کند که انسان همه یاران او را عادل و دادگر معرفی کند ولی چه می‌توان کرد که واقعیت‌ها آن را تکذیب می‌کند. چه‌بسا در میان دو گروه از صحابه نبردی سهمگین برپا بوده و برخی برخی را کشته‌اند و حق مسلّماً با یکی بوده نه با هردو و طبعاً یکی حق بوده و دیگری باطل، و حکم گروه باطل روشن است.

و درست است که قرآن در برخی از آیات، صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را ستوده است لیکن باید توجه کرد که این نوع ستایش‌ها مربوط به دوران نزول آیه بوده و ناظر به

ص: ۴۳

زنـدگی‌های بعدی آنان نیست و محور قضاوت در نجات افراد، بررسـی مجموع پرونده زندگی اوست، نه پرونده بخشـی از زندگی وی. قرآن می‌فرماید:

لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنْ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَهَ عَلَیْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِیباً. (۱)

«خـدا از گروه با ایمان خشـنود شد آنگاه که با تو در زیر درخت بیعت کردند و از آنچه که در دل دارند آگاه گشت. آرامش را بر آنان فروفرستاد و آنان را با پیروزیِ نزدیک نوید داد.»

اگر دقت کنیـم، ظرف رضـایت، سراسـرِ عمر آنـان نیسـت بلکـه ظرفی خـاص است و آن زمـان بیعت است چنـان‌که می‌فرمایـد: إِذْ یُبَایِعُونَکَ؛ یعنی در این مقطع خاص از آنان خشنود شد ولی حالات بعدی در گرو استقامت و وحدت رویه است. اگر گروهی تغییر روش دادند، آیه پیشین دلیل خشنودی خدا از آنان نیست.

گذشته از این، آنان که با پیامبر در آن روز بیعت کردند، حدود ۱۴۰۰ نفر بودند نه ۱۵ هزار نفر، که عدالت آنان

۱- ۱- فتح: ۱۸.

ص: ۴۴

امری مسلم گرفته شده است، و همچنین در آخر این سوره یاران رسول خدا را می‌ستاید و می‌فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَاناً سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمْ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِیماً. (۱)

«محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی که فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت و مشخّصه آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مَثَل آنها در انجیل، چون کِشته‌ای است که جوانه خود برآوَرَد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد.

۱- ۱- فتح: ۲۹.

ص: ۴۵

تا از انبوهی آنان خدا کافران را به خشم دراندازد.

خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگ وعده داده است.»

آری، درست است که در آغازِ آیه، ستایش به‌عمل آمده لیکن در ذیل آیه به تبعیض پرداخته و یادآور می‌شود که وعده الهی شامل گروهی از آنان است نه همگان، به گواه لفظ «منهم» که در وَعَدَ اللَّهُ الّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظیماً. آمده است.

ایمان ابوطالب

اهل‌سنت بر اندام تمام صحابه جامه «عدالت»، بلکه «عصمت» می‌پوشانند ولی شخصی را که نزدیک به ۱۳ سال از جان و کیان رسول گرامی صلی الله علیه و آله دفاع کرده و همه‌چیز، حتّی شخصیت اجتماعی خود را فدای او نموده است را تکفیر می‌کنند، ما اگر بخواهیم پایه ایمان فردی رانسبت به موضوعی به‌دست آوریم از دو راه می‌توانیم به این هدف برسیم:

۱- رفتار و کردار او.

۲- آثار ادبی و فرهنگی او.

ص: ۴۶

درباره راه نخست، یادآور می‌شود که فداکاری ابوطالب را نمی‌توان معلول عصبیت به بیت بنی‌هاشم دانست بلکه فداکاری عظیم او، اثر ایمان او بر راستگویی برادرزاده‌اش بود. او بسان تمام شهیدان راه حق پروانه‌وار سوخت و جان باخت.

در اینجا فرصتِ آن نیست که خدمات ابوطالب بیان گردد امّا به اتفاق همه نویسندگان، او همه بلاها و رنج‌ها را به‌جان خرید و از حریم رسالت دفاع نمود، چگونه می‌توان چنین فردی را کافر نامید!

درباره راه دوم می‌گوییم: آثار ادبی که از او به یادگار مانده، به روشنی گواهی می‌دهد که او به راه و رسم برادرزاده خود مؤمن بوده و او را بسان موسی و مسیح علیهما السلام از پیامبران الهی می‌دانست، چنان‌که می‌فرماید:

ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّداً نبیّاً کموسی خُطَّ فی أوّل الکتب (۱)

«نمی‌دانید که ما محمد را نبی، مانند موسی می‌دانیم که در کتاب‌های پیشینیان نوشته شده است.»

۱- ۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۵۲، وی از این قصیده یک بیت نقل کرده است.

ص: ۴۷

و در قصیده دیگر می‌فرماید:

لیعلم خیار النّاس أنّ محمّداً نبیّ کموسی و المسیح ابن مریم

أتانا بهدی مثل ما أتیا به فکلّ بأمراللَّه یهدی و یعصم (۱)

«بهترین مردم بدانند که محمّد پیامبری است مانند موسی و مسیح بن مریم.»

«او مانند آن دونفر با هدایت‌های الهی به‌سوی ما آمد و هریک از پیامبران به فرمان خدا هدایت کرده و از گمراهی بازمی‌دارند.»

این اشعار و غیر آنها، حاکی از ایمان خالص این مرد الهی است و بسیار دور از انصاف است که چنین مردی را به‌خاطر برخی از روایات ساخته و پرداخته عناصر اموی، از جرگه مؤمنان دور سازیم.

اینک به بررسی برخی از روایت، که درباره تکفیر او آمده است، می‌پردازیم:

مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل می‌کند که رسول خدا به عموی خود ابوطالب گفت: عمو! بگو:

۱- ۱- مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۶۲۳.

ص: ۴۸

«لا إله إلّااللّه» تا من در روز رستاخیز به نفع تو گواهی دهم.

ابوطالب گفت: اگر ترس از سرزنش قریش نبود من این جمله را به زبان جاری می‌کردم و از این طریق دیدگان تو را روشن می‌ساختم، در این هنگام آیه ذیل فرود آمد:

إِنَّکَ لا تَهْدی مَن أَحْبَبْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشاء. (۱)

«تو نمی‌دانی آن کس را که دوست می‌داری، هدایت کنی. خدا هرکس را که بخواهد هدایت می‌کند.»

این حدیث از دو جهت مردود است:

نخست: ابوطالب در سال دهم بعثت چشم از جهان بربست و ابوهریره در سال هفتم هجرت به مدینه آمد و ایمان آورد. او این جریان را چگونه با چشم خود دید همچنان که ظاهر حدیث حاکی از آن است. و اگر واسطه درمیان بوده، آن واسطه کیست؟ و در هردو صورت، حدیث واجد شرایط حجّیت نیست.

دوم: ایمان- که نوعی توبه است- در آخر زندگی

۱- ۱- قصص: ۵۶.

ص: ۴۹

نجات‌بخش نیست، چگونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او چنین کاری را پیشنهاد می‌کند و قرآن در این مورد چنین می‌فرماید: وَلَیْسَتْ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ حَتَّی إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمْ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَهُمْ کُفَّارٌ أُوْلَئِکَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِیماً. (۱)

«و توبه کسانی که گناه می‌کنند و آنگاه که مرگ یکی از ایشان دررسد، می‌گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و نیز توبه کسانی که در حال کفر می‌میرند، پذیرفته نخواهد بود، آنانند که بر ایشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.»

از این‌جا می‌توان به ضعف روایات پی‌برد که غالباً راویان آنان از دشمان خاندان رسالت بودند.

اصولًا برای آگاهی از خصوصیات زندگی بزرگِ قبیله، باید به سراغ بستگان و نزدیکان او رفت. اما در این‌جا شگفت آن است که به‌جای مراجعه به فرزندان ابوطالب و وابستگان این خانواده، به‌سراغ افرادی می‌روند که ده سال پس از فوت او وارد مدینه شده و

۱- ۱- نساء: ۱۸.

ص: ۵۰

ایمان آورده‌اند! و این در حالی است که فرزندان آن حضرت همگی به توحید و ایمان او گواهی می‌دهند، دیگر صحیح نیست با این همه آثار ادبی و تصریح فرزندان و فداکاری‌های کم‌نظیر او، در ایمان چنین فردی شک کنیم.

کلینی در کافی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که مردی به او عرض کرد: دیگران گمان می‌کنند که ابوطالب کافر مرده است. امام در پاسخ گفت: دروغ می‌گویند، چگونه او در حال کفر درگذشت در حالی‌که ایمان خود را در اشعار خود اظهار کرده است، آنجا که می‌گوید:

ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّداً نبیّاً کموسی خُطَّ فی أوّل الکتب (۱)

همچنین مردی به امام صادق گفت: ابوطالب فاقد ایمان بوده است. امام در پاسخ گفت: چگونه او را به کفر متهم می‌کنید در حالی‌که ابوطالب می‌گوید:

لقد علموا أنّ ابننا لا مکذَّب لدینا و لا یعبأ بقیل الأباطل (۲)

۱- ۱- اصول کافی، ص ۲۴۴، چاپ سنگی.

۲- ۲- اصول کافی، ص ۲۴۴، چاپ سنگی.

ص: ۵۱

«می‌دانند که به فرزندان ما دروغی گفته نشده است و ما هرگز به گفتار پیروان باطل اعتنا نمی‌کنیم.»

دامن سخن را کوتاه می‌کنیم و به موضوع دیگری می‌پردازیم که آن نیز سؤال‌برانگیز است.

۵- اقامه دو نماز در یک وقت

شیعه امامیه، غالباً نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را یک‌جا می‌خوانند و این شیوه آنها در غالب کشورها است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که جمع بین دونماز برخلاف سیره پیامبر است و پی‌آمد آن این است که یکی از دو نماز، در غیر از وقت خود خوانده شود.

در پاسخ این پرسش باید گفت:

از نظر روایات، هریک از نمازهای ظهر و عصر، یا مغرب و عشا دو وقت دارد:

۱- وقت فضیلت.

۲- وقت اجزاء.

وقت فضیلتِ نمازِ ظهر، از لحظه زوال خورشید است تا زمانی که سایه شاخص به اندازه خودِ آن باشد.

ص: ۵۲

و وقت فضیلت عصر، از لحظه‌ای است که سایه شاخص از مثل به «مثلین» برسد. کسی که بخواهد وقت فضیلت را درک کند باید نمازهای ظهر و عصر را جدا از هم بخواند.

امّا در وقت اجزاء، باید گفت که مجموع فاصله ظهر تا غروب، وقت اجزاء است و هرکدام از این دو فریضه در این فاصله به‌جا آورده شود، مجزی است. در این‌صورت می‌توان میان آن‌دو جمع کرد. چیزی که هست به مقدار چهار رکعت از اول وقت به نماز ظهر، و به همان مقدا از آخر وقت به نماز عصر اختصاص دارد، فقط در وقت مختص هر نماز نمی‌توان دیگری را به‌جا آورد.

عین این دو وقت؛ «فضیلت» و «اجزاء»، در نماز مغرب و عشا نیز هست که در کتاب‌های فقهی بیان شده است.

بنابراین، اگر دو نماز را در یک وقت بگزاریم، هر دو را در وقت خود خوانده‌ایم، چیزی که هست احیاناً وقت فضیلت یکی، و گاهی هر دو را از دست داده‌ایم، و التزام به سنت خوب است ولی واجب نیست. چه‌بسا مصالح ایجاب کند که انسان، یک تکلیف مستحبی را برای کار مصلحتِ برتر ترک کند و جریان در مورد تفریق میان دو

ص: ۵۳

نماز چنین است؛ زیرا در بسیاری از کشورها، موجب حرج گردیده و احیاناً سبب ترک نماز شده است.

دلیل بر این‌که می‌توان میان دو نماز بدون عذر جمع کرد، عملِ رسول‌اللَّه صلی الله علیه و آله است که بارها بدون عذر دونماز را یک‌جا گزارد، تا کار را بر امّت آسان سازد.

تصوّر نشود که جمع میان دو نماز، در دیگر مذاهب اسلامی وجود ندارد، آنان نیز در برخی از موارد میان دو نماز جمع می‌کنند.

پیروان ابوحنیفه در عرفه و مزدلفه میان دو نماز جمع می‌کنند.

شافعی و مالکی و حنبلی در سفر، قائل به جواز جمع هستند و برخی دیگر در مواقع عذر؛ مانند بارندگی، بیماری و ترس جمع میان دو نماز را جایز می‌دانند و هرگز نمی‌توان گفت این افراد نماز را در غیر وقت خود می‌خوانند.

تا این‌جا موضوع را روشن کردیم و اکنون به‌دنبال آن هستیم که عمل پیامبر را بررسی کنیم.

متجاوز از بیست روایت گواهی می‌دهند که پیامبر بدون کوچک‌ترین عذر، میان ظهر و عصر و یا مغرب و عشا جمع کرد و همگی در صحاح و سنن وارد شده که ما

ص: ۵۴

به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ابن‌عباس می‌گوید:

«صَلّی رَسُول اللَّه الظّهر و العَصْر جمیعاً و المغرب و العشاء جمیعاً من غیر خوف و لا سفر». (۱)

«پیامبر صلی الله علیه و آله ظهر و عصر و مغرب و عشا را باهم، بدون عذر؛ مانند خوف از دشمن یا سفر به‌جا آورد.»

مسلم در صحیح خود، از ابن عباس نقل می‌کند که:

«صَلّی رَسُول اللَّه الظّهر و العصر جمیعاً بالمدینهٔ مِن غیر خوف و لا سفر، فقال أبوالزبیر فسألت سعیداً لِمَ فعل ذلک، فقال: سألت ابن عباس کما سألتنی، فقال: أراد أن لا یُحرِجَ أحداً مِن أُمّته». (۲)

«رسول‌خدا صلی الله علیه و آله ظهر و عصر را با هم در مدینه به‌جا آورد، در حالی‌که نه خوفی بود و نه سفر. ابو زبیر می‌گوید: من به سعیدبن جبیر گفتم: فلسفه آن، چه بود، سعید گفت: من از ابن‌عباس پرسیدم، همچنان که تو از من پرسیدی، او در پاسخ گفت: این بدان جهت بود که کار را بر امت خود آسان سازد.»

در یکی از سفرهایم به سوریه، در مجمعی که علمای

۱- ۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲- ۲- صحیح مسلم، کتاب الصّلاهٔ، باب جمع بین الصلاتین.

ص: ۵۵

اهـل سـنت نیز حاضـر بودنـد، مسـأله جمع بین صـلاتین مطرح شـد و مـا برخی از این روایـات را مطرح کردیم، یکی از آنان گفت: مقصود آن است که پیامبر نماز ظهر را در آخرین وقت و نماز عصر را در اولین وقت آن انجام داد و از این طریق میان دو نماز جمع کرد. در پاسخ گفتم:

مسأله جمع بین صـلاتین، یک اصـطلاح فقهی است که گاهی به آن «جمع تقدیم» و گاهی «جمع تأخیر» می‌گویند و مقصود از آن، این است که نمـازی در وقت دیگری خوانـده شـود نه این‌که هردو در وقت خـود برگزار گردد ولی پشت‌سـر هم باشـند؛ زیرا چنین کاری موضوع جدیـدی نیست که درباره آن ۲۰ روایت وارد شود، بلکه جمعی است مطابق قاعـده و هر مسـلمانی می‌تواند نماز ظهر را در آخرین وقت فضـیلت و نمـاز عصـر را در اولین وقت فضـیلت به‌جا آورد، چیزی که به بیان جدیـد نیاز دارد، این است که نماز عصر را به جلو یا ظهر را به عقب بکشد.

گذشته از این سخن، با تعلیلی که ابن عباس گفت سازگار نیست و او فلسفه کار پیامبر را- که دو نماز را با هم خواند- بیان کرد که کار را بر امت آسان سازد. این علت در صورتی تحقق می‌پذیرد که دست هر مسلمانی

ص: ۵۶

در آوردن نماز ظهر و مغرب از زوال تا غروب باز باشد وگرنه جمع به شکلی که در گفتار او آمد، خود مایه حَرَج است؛ یعنی انسان تلاش کند ظهر را در آخر وقت فضیلت و عصر را در آغاز آن انجام دهد.

۶- سجده بر تربت

در فقه امامیه، نمازگزار باید بر خاک یا آنچه از آن می‌روید سجده کند و سجده بر غیر این‌دو، جایز نیست و از آنجا که مساجد امروز با فرش مزیّن شده و سجده بر زمین یا روییدنی‌های از آن امکان‌پذیر نیست شیعیان برای تحقق به آن شرط، مقداری خاک خشک را به‌صورت خشکیده (مهر) همراه دارند که به هنگام نماز بر آن سجده می‌کنند تا سجده بر زمین تحقّق پذیرد.

در این‌جا باید از یک اصطلاح علمی آگاه بود و آن این‌که: یک «مسجود لَه» داریم و یک «مسجود عَلَیه».

مقصود از اوّلی، کسی است که برای او و به‌خاطر او سجده می‌کنیم و آن خدا است و مقصود از دوّمی چیزی است که بر آن سجده می‌کنیم و پیشانی بر آن می‌نهیم و آن تربت یا روییدنی‌هایی است از زمین؛ بنابراین مهر و تربت «مسجود علیه» است نه «مسجود له» و بسیار دور از

ص: ۵۷

انصاف است که کسی تربت و یا حصیر را که بر آن سجده می‌کنیم به بت‌های بت‌پرستان تشبیه کند، در حالی‌که بت درنظر آنان «مسجود له» بود و لذا آن را در برابر خود می‌نهادند و برای آن سجده می‌کردند، در حالی‌که تربت و یا حصیر «مسجود علیه» است که زیر پا انداخته و سرانجام سر بر آن نهاده می‌شود.

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا بر غیر زمین و یا روییدنی‌های از آن، نمی‌شود سجده کرد؟ امام در پاسخ فرمود: سجده نوعی خضوع برای خداست و باید بر غیرمأکول و ملبوس سجده کرد؛ زیرا فرزندان دنیا، بنده مأکول و ملبوس خود هستند و نمازگزار در سجده خود باید بر معبود اهل دنیا سجده نکند و پیشانی خود را بر معبود فرزندان دنیا که فریب آن را خورده‌اند، نگذارد. (۱)

شیوه سجده پیامبر و صحابه

پیامبر و یاران او، سالیان درازی بر خاک و سنگریزه‌های مسجد سجده می‌کردند و تا مدتی جز سجده بر خاک و سنگریزه و مانند آنها جایز نبود.

۱- ۱- وسائل، ج ۳، باب ۱، از ابواب «ما یسجد علیه»، ح ۱.

ص: ۵۸

پس از آن، خدا رخصت داد که بر روییدنی‌های زمین؛ مانند حصیر و بوریا سجده کنند، اکنون ما برخی از روایات را که بیانگر دومرحله بودن سجده است، مطرح می‌کنیم:

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«جُعِلَتْ لِیَ الأَرْض مَسْجِداً وَ طَهُوراً». (۱)

«زمین برای من سجده‌گاه و مطهِّر قرار داده شده است.»

مقصود از «سجده‌گاه» به قرینه مطهّر همان سنگ و خاک است که هم طهارت بخش و هم سجده‌گاه است.

این حدیث زمین را سجده‌گاه معرفی می‌کند و مسلمان باید پیشانی خود را بر زمین بگذارد.

گاهی افرادی پیشداور، حدیث را به‌شیوه دیگر تفسیر می‌کنند و می‌گویند: مقصود از این‌که زمین سجده‌گاه است، این است که همه زمین، مصلّای افراد مسلمان است، و پیروان اسلام در هر نقطه‌ای می‌توانند خدا را عبادت کنند و برای آن نقطه خاصی وجود ندارد و درحقیقت، حدیث در صدد ردّ اندیشه یهودی و مسیحی

۱- ۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۱، کتاب التیمم، ح ۲.

ص: ۵۹

است که می‌گوید باید خدا را در مکان خاصی عبادت کرد، نه در همه جا! بنابراین، همه زمین‌ها مصلّای مسلمان است؛ خواه طبیعی و خواه مفروش با انواع فرش‌ها!

این تأویل را یکی از علمای سوریه در مجلسی مطرح کرد، ولی در پاسخش گفتم: این تفسیر با حدیث سازگار نیست؛ زیرا لازمه آن این است که همه زمین‌ها؛ اعم از طبیعی و یا مفروش به فرش‌ها، مطهِّر و پاکیزه‌کننده باشد، در حالی‌که تطهیراز آنِ زمینِ طبیعی است، نه مطلق زمین.

خلاصه، امر واحدی (زمین) موضوعِ دو حکم است، «تطهیر» و «سجده» ...، تطهیر از آنِ زمینِ طبیعی است، طبعاً سجده نیز از آنِ او است.

در تاریخ آمده است: به‌خاطر تعیّن سجده بر زمین طبیعی، یاران پیامبر به‌خاطر پرهیز از سوزش سنگریزه‌ها، آنها را در دست می‌گرفتند تا مدتی که پیامبر مشغول قرائت است، خنک شود. جابر می‌گوید:

«کُنْتُ أُصَلِّی مَعَ النَّبی صلی الله علیه و آله الظهرَ، فَآخذ قبضهً مِنَ الحصی، فأجعلها فی کفّی ثمّ أحوّلها إلی الکفّ الأخری حتّی تبرد ثُمّ أضعُها لجبینی، حتی أسجد

ص: ۶۰

علیها من شدّة الحرّ». (۱)

«نماز ظهر را با پیامبر صلی الله علیه و آله به‌جا می‌آوردم، مقداری از سنگ‌ریزه‌های مسجد را برمی‌داشتم و دست به دست می‌کردم تا خنک شود، آنگاه آن را زیر پیشانی خود قرار می‌دادم تا بر آنها سجده کنم، تا از سجده بر سنگریزه‌های داغ مصون بمانم.»

اگر سجده بر فرش یا سجاده یا لباس یا هر چیز دیگر، غیر از زمین جایز بود، لازم نبود که جابر خود را به زحمت بیاندازد. خباب بن ارت می‌گوید:

«شکونا إلی رسول‌اللّه شدّة الرمضاء فی جباهنا و أکفنا فلم یُشکنا». (۲)

«به رسول خدا صلی الله علیه و آله از شدت حرارت زمین که پیشانی و دست‌ها را آزار می‌دهد شکایت کردیم. او به شکایت ما پاسخ نگفت.»

توسعه در سجده‌گاه

مسلمانان تا مدت‌های مدید مأمور بودند که بر سنگ

۱- ۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲۷، من حدیث جابر و سنن بیهقی، ج ۱، ص ۴۳۹، باب «ماروی فی التعجیل بها».

۲- ۲- سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۰۵.

ص: ۶۱

و خاک سجده کنند ولی در مرحله بعد توسعه‌ای پدید آمد و آن این‌که رسول خدا اجازه داد و عملًا نیز تأیید کرد بر حصیر و بوریا سجده کنند.

انس بن مالک و ابن‌عباس و عایشه و امّ سلمه و میمونه و امّ سلیم و عبداللّٰه بن عمر، همگی می‌گویند:

«کان النّبی یصلّی علی الخمرهٔ فیسجد». (۱)

«پیامبر صلی الله علیه و آله بر حصیر و بوریا نماز می‌گزارد و بر آن سجده می‌کرد.»

آری در مراحلی که انسان توانایی بر سجده بر زمین داغ و یا بسیار سرد را ندارد اجازه داده شد که بر سجاده خود سجده کند.

بخاری از انس نقل می‌کند که:

«کُنّا نُصلّی مَعَ النّبی صلی الله علیه و آله فیضع أحدنا طرف الثوب من شدّهٔ الحرّ فإذا لم یستطع أحدنا أن یُمکِّن جبهتَه من الأرض، بسط ثوبه». (۲)

«ما با پیامبر نماز گزاردیم، برخی از ماها گوشه‌ای از

۱- ۱- مسند احمد، ج ۱، صص ۳۰۲، ۲۳۱ و ۳۳۵.

۲- ۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰۱.

ص: ۶۲

لباس خود را از زیادی گرما زیر پیشانی خود قرار می‌داد، هرگاه برخی از ماها قادر بر گـذاردن پیشانی بر زمین نبود بر سـجاده خود سجده می‌کرد.»

روایاتی که این مسأله را تعیین می‌کند، فزون‌تر از آن است که در این مختصـر بیان گردد، متأسفانه پس از مرور قرونی، سنت بدعت شـده و بـدعت به‌صورت سـنت درآمـده است. هرگاه کسـی بر زمین و یا بوریا سـجده کند بدعت تلقی می‌شود، ولی اگر بر فرش و امثال آن سجده کند سنت محسوب می‌گردد.

بر مدیران حرمین شـریفین شایسـته است که به فقه همه طوایف احترام بگذارند و حرمین شـریفین را به‌گونه‌ای اداره کنند که پیروان همه مذاهب فقهی، به‌راحتی بتوانند به‌وظایف خود جامه عمل بپوشانند، و لااقل بخشـی از مسجد را مفروش نسازند تا افرادی که فقه آنها اجازه سجده بر فرش را نمی‌دهد بتوانند بر سنگ‌های مسجد سجده کنند.

ص: ۶۳

عناصر مؤثر در تقریب مسلمانان

عناصر وحدت

اشاره

عناصر ومایه‌هایی که می‌تواند امت اسلامی را در نقطه واحدی گردآورد، دو گونه است:

الف: «عقیدتی و آرمانی» ب: «کرداری و رفتاری».

درباره عنصر نخست، باید بگوییم که قرآن مجید بر یگانگی صراط تأکید می‌ورزد و می گوید برای پیمودن راهِ رستگاری بیش از یک راه وجود ندارد و دیگر راه‌ها همگی انحراف از آن صراط است. چنان که می‌فرماید:

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذَلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (۱)

۱- ۱- اعراف: ۱۵۳.

ص: ۶۴

«آگاه باشید که این است راه راست، از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر که شما را از آن راه پراکنده می‌سازد نروید، اینها است که خدا شما را به آن سفارش کرده تا به تقوا بگرایید.»

برای رسیدن به کمال از طریق عقیده و عمل، یک صراط بیش نیست و هر نوع راهی بر خلاف آن، گژ راهی است که انسان را از پیمودن راه سعادت باز می‌دارد.

تصوّر نشود که این صراطِ واحد، مربوط به پیامبر عظیم الشأن اسلام است، بلکه تمام پیامبران مردم را به پیمودن یک راه دعوت کرده‌اند و آن تسلیم در برابر خداوند است.

آنچه که امروزه از آن به «صراط ها» یاد می‌شود، درست نقطه مقابل وحی الهی است که همواره بر «وحدت صراط» تأکید داشته و دارد.

مسأله کثرت گرایی که از آن به پلورالیسم (Pluralism) تعبیر می‌شود، یک تز سیاسی است نه فلسفی و هدف از آن پایان بخشیدن به نبرد عقاید و خون‌ریزی در راه آرمان‌ها است و این که هر قومی در کنار قوم دیگر، با داشتن ایده و اندیشه گونه گون زندگی کنند و عقیده یکدیگر را محترم بشمارند.

ص: ۶۵

مثلًا مسیحیِ کاتولیک می‌تواند با مسیحیِ «پروتستانت»، زندگی کاملًا آرام داشته باشد و دیگر لازم نیست به نفی یکدیگر برخیزند. این مطلب، غیر از آن است که جامعه بشری با داشتن عقاید مختلف و گوناگون، همگی در صراط حق بوده و مورد پذیرش خدای جهانیان هستند! اگر چنین است، پس تأکید بر صراط واحد و پرهیز از صراط های دیگر چیست؟!

به خاطر همین وحدت صراط است که قرآن و حدیث در تمام موارد از «دین واحد» سخن به میان می‌آورد نه از «ادیان» و تنها در یک روایت و آن از امام هشتم علیه السلام است که لفظ «دین» به صورت جمع آمده و احتمال می‌رود که حدیث نقل به معنا شده است. اصرار قرآن بر لفظ «دین» به صورت مفرد، برای این است که اصول عقیدتی و قوانین کلّی در مسائل عملی، در تمام ادوار یکسان بوده و خداوند یک دین بیش نداشته و نخواهد داشت، چنانکه می‌فرماید: إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (۱)

۱- ۱- آل عمران: ۱۹.

ص: ۶۶

و همه شرایع در جوهر دین و قوانین سعادت؛ مانند حرمت شراب و قمار، اختلاف ندارند.

اکنون می‌پردازیم به تشریح اصل مطلب که آن «تبیین عناصر وحدت‌ساز در قلمرو عقیده و آرمان» است:

۱- یکتاپرستی و یکتاگرایی

«توحید» در جلوه‌های مختلف، رابطه‌ای است که می‌تواند همه مسلمانان را در نقطه واحدی گرد آورد.

مسلمانان جهان به خدای یکتا، خالق و آفریدگار یکتا و مدبّر و گرداننده یکتا اعتقاد و باور دارند و آیات قرآن و همچنین دلایل عقلی، بر توحید در ذات و توحید در خالقیت و توحید در تدبیر گواهی می‌دهند. در زیر آسمانِ خدا، مسلمانی پیدا نمی‌شود که ثنویت در ذات را بپذیرد و به خالقی جز خدا و یا مدبّری جز او بیندیشد مگر این که از صراط مستقیم منحرف گردد.

یکی از مراتب توحید، توحید در عبادت است که همگان به آن معتقدیم و در نماز پیوسته می‌گوییم:

إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ (۱)

۱- ۱- حمد: ۵.

ص: ۶۷

اعتقاد به اصل توحید در عبادت، برای یک مسلمان کافی است، دیگر لازم نیست در فروع آن به بحث و گفتگو پردازد.

از توحید که بگذریم، نبوت عامه و نبوت خاتم رسولان، عنصر وحدت ساز است و همه مسلمانان در این اصل یک صدا هستند و یک نظریه دارند.

مسأله «خاتمیت» اصل مستحکمی است که همه مسلمانان در آن وحدت نظریه دارند و معتقدند که با آمدن پیامبر خاتم، باب نبوت لاک و مهر گردید و دیگر این باب به روی کسی باز نخواهد شد.

از این اصل که بگذریم اصل سوّمی به نام «معاد» مطرح است و همه مسلمانان معتقدند که خداوند بزرگ روزی همه را زنده می کند و نیکوکاران را پاداش و بدکاران را کیفر می‌دهد.

قال سبحانه:

كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱)

«خداوند رحمت و بخشش را بر خویش واجب

۱- ۱- انعام: ۱۲.

ص: ۶۸

گردانید و به یقین شما را در روز قیامت که در آن شکی نیست، گرد خواهد آورد.»

این اصول سه گانه که از آن به عنوان «عقیده و آرمان» تعبیر می‌شود، عناصری است که یک میلیارد مسلمان در آن وحدت نظریه دارند و اختلاف در جزئیات، جزو مسائل کلامی است و نباید مایه اختلاف شود.

شکی نیست که در کتاب‌های کلامی، این اصول سه گانه به صورت گسترده مورد بحث و بررسی قرار گرفته، ولی در خود این اصول اختلافی نیست و اگر سخنی هست مربوط به فروع و شاخه‌های این اصول است و آنچه از ارکان اسلام به شمار می‌رود، خود این اصول است نه جزئیات آن.

بخاری در صحیح خود از عمر بن خطاب نقل می‌کند: هنگامی که علی علیه السلام به امر پیامبر صلی الله علیه و آله بر فتح قلاع و دژهای خیبر مأمور گشت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: این نبرد تا کجا باید ادامه پیدا کند؟

پیامبر فرمود:

«قاتِلُوهُم حتّی یَشْهَدُوا أنْ لا الهَ الّا اللَّه وَ أَنَّ مُحَمّداً رَسُولُ اللَّه، فإذا فَعَلوا ذلِکَ فَقَدْ مُنِعوا فیکَ

ص: ۶۹

دماؤَهم إلّا بحقّها وَحِسابُهُم عَلَى اللّه». (۱)

«با آنان نبرد کن تا به یگانگی خدا و رسالت محمد گواهی دهند، آنگاه که به این مرحله رسیدی خون و مال آنان محترم و حساب آنان با خداست.»

امام هشتم علیه السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امِرْتُ أنْ اقاتِلَ الناسَ حَتّی یَقُولُوا لا الهَ إلّا اللّهُ فَإذا قالُوا حَرُمت عليَّ دِماؤهُم و أموالُهُم». (۲)

اعتراف به این اصول سه گـانه، مـایه ایمـان، و انحراف از آن مایه کفر است، بنابراین نبایـد گروهی گروه دیگر را، که هر دو در این اصول وحدت نظریه دارند، تکفیر کنند.

شایسته جهان اسلام است که بزرگان آن همایشی ترتیب دهند و در آن، حدّ ایمان و کفر را بررسی کنند و با قطعنامه‌ای که در آن ایمان و کفر به صورت منطقی تعریف شود، ناآگاهان را از تفرقه افکنی و تکفیر باز دارنـد و ندای آنان این باشد: وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ.

همچنان که بر آنان لازم است کنگره دیگری درباره

۱- ۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۰، کتاب الإیمان.

۲- ۲- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۴۲.

ص: ۷۰

«توحید و شرک» تشکیل دهند و در آن، «حدود توحید و شرک در عبادت» را روشن سازند تا حکم برخی از مسائل که مایه تفرقه گردیده، روشن شود.

همه مسلمانان همواره بر اصل «توحید در عبادت» تأکید دارند لیکن یک رشته مسائل جزئی است که در آن‌ها، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ مانند درخواست شفاعت از پیامبر و اولیای الهی، که جز درخواست دعا چیز دیگری نیست و یا بوسیدن ضریح و امثال آن، که برخی این نوع اعمال را عبادت نبی اندیشیده و آن را شرک می‌شمارند، در حالی که این نوع اعمال از روح تکریم برخاسته است و بسان بوسیدن جلد قرآن نوعی تکریم و تعظیم است. و چنین همایشی می‌تواند به این نوع مسائل اختلافی پایان دهد.

۲- یگانگی شریعت و آیین

مقصود از شریعت و آیین، همان احکامی است که رفتار و کردار ما را از نظر فعل و ترک، محدود می‌سازد؛ برخی را واجب و برخی دیگر را مستحب و مواردی را مکروه و ... معرفی می‌کند.

سرچشمه شریعت، کتاب خدا و سنت پیامبر است و

ص: ۷۱

همه مسلمانان در حجیت این دو اصل اختلافی ندارند و خوشبختانه امیر مؤمنان علی علیه السلام هم نگهبان قرائت قرآن (۱) و هم حافظ سنت پیامبر است و در روزگاری که نگارش سنت بدعت بود، او سنت پیامبر را در کتابی که بعدها به نام «کتاب علی» معروف شد، گرد آورد و تا عصر حضرت صادق علیه السلام در اختیار عترت بوده است.

شیعه به سنت پیامبر احترام کامل گذارده و آن را صد در صد حجت می‌داند و روایاتی از طریق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است که همگی به گونه‌ای به پیامبر علیه السلام منتهی می‌شود؛ زیرا پیشوایان ما حافظان سنت پیامبرند و اگر ما حدیثی را از امام صادق و باقر علیهما السلام نقل می‌کنیم و باقی مانده سند را، تا پیامبر حذف می‌کنیم به خاطر واضح بودن بقیه سند است؛ زیرا همه آنان تصریح کرده‌اند که آنچه می‌گویند از پدران خود فرا گرفته‌اند و آنان نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته‌اند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«ما مِنْ شَیءٍ إلّا وَ فیهِ کِتابٌ وَ سُنّةٌ» (۲).

۱- ۱- قرائت فعلی قرآن از آنِ عاصم است که از علی علیه السلام اخذ کرده است.

۲- ۲- کافی، ج ۱، صص ۶۲- ۵۹ باب الرّد إلی الکتاب و السنّة.

ص: ۷۲

«پدیده‌ای نیست مگر این که حکم آن در کتاب و سنت است».

مردی از پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پرسید:

«أَ کُلُّ شیْءٍ فی کتابِ‌اللَّه وَ سُنَّةِ نَبِیّهِ أَوْ تَقُولُون فِیه؟ قالَ: بَلی کُلُّ شَیْءٍ فِی کِتابِ‌اللَّه وَ سُنَّةِ نَبِیِّهِ.» (۱)

«آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبر وجود دارد یا شما چیزهایی از خود نیز می‌گویید؟ امام علیه السلام فرمود: همه چیز در کتاب و سنت پیامبر اوست.»

بنابراین، روایاتی که از پیشوایان شیعه نقل می‌شود، اخبار «مسند» است نه «موقوف»؛ زیرا باقی مانده سند به خاطر روشنی و وضوح حذف شده است.

نکته‌ای که لازم به تذکر است، این است که پیشوایان اسلام بر اثر مواهب الهی، احکامی را از قرآن و سنت استخراج می‌کردند که افهام عادی را توان چنین استنباط نبود و لذا می‌گفتند همه چیز در کتاب و سنت است، در حالی که در مراجعه سطحی، حکم مورد نظر آنان در

۱- ۱- همان.

ص: ۷۳

کتاب و سنت نیست.

مادراینجا نمونه‌ای را می‌آوریم تا کیفیت فهم برتر آنان را کتاب و سنت روشن شود.

در عصر متوکّل مردی مسیحی با زن مسلمانی عمل منکری را انجام داد، آنگاه که خواستند بر او حدّ الهی اجرا کنند، او اسلام آورد تا از این طریق حد را از خود دفع کند، یحیی بن اکثم گفت: حد ساقط است؛ زیرا ایمان، حکم سابق را محو می‌کند. برخی دیگر از قضات گفتند: باید سه حد بر او جاری کرد!

سرانجام متوکّل تصمیم گرفت نامه‌ای به حضرت هادی علیه السلام بنویسد و حکم موضوع راا‌ز وی بپرسد. وقتی نامه متوکل رسید، امام نوشت: «یُضْرَبُ حَتّی یَمُوتَ»؛ «می‌زنند تا بمیرد.»

فقیهانِ در باری از علت حکم امام جویا شدند، بار دیگر متوکّل نامه‌ای به حضرت نوشت و علت حکم را پرسید امام در پاسخ نامه این دو آیه را نوشت:

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَکَفَرْنَا بِمَا کُنَّا بِهِ مُشْرِکِینَ* فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِکَ

ص: ۷۴

الْكَافِرُونَ (۱)

«پس چون سختی عذاب ما را دیدند، گفتند: فقط به خدا ایمان آوردیم و به آنچه او را شریک وی قرار می‌دادیم کافریم. ولی هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنها سودی نبخشید سنت خداست که از دیرباز درباره بندگانش، و آنجاست که ناباوران زیان کرده‌اند.»

امام هادی علیه السلام از این آیه، حکم حادثه را استنباط کرد و روشن ساخت ایمانی که محصول خوف از اجرای حد باشد، بسان ایمان به هنگام نزول عذاب است و چنین ایمانی نمی‌تواند نجات بخش باشد. مسلّم است که استنباط این حکم کار انسان عادی نیست بلکه کار انسانی است که باید از مواهب برتری برخوردار باشد و بسان مصاحب موسی، دانش الهی و «لدنّی» داشته باشد؛ چنان که درباره مصاحب موسی می‌فرماید:

فَوَجَدَا عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً (۲)

۱- ۱- غافر: ۸۵- ۸۴.

۲- ۲- کهف: ۶۵.

ص: ۷۵

۳- وحدت رهبری

از عناصر سازنده «تقریب»، اتفاق مسلمانان بر وحدت رهبری است و این که رهبری را از آنِ خدا و رسول وی، و اولی الأمر می‌دانند و همگان این اصل را از وحی الهی برگرفته‌اند، آنجا که می‌فرماید:
أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ (۱)
«از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان فرمان از خودتان نیز اطاعت کنید.»
رهبری این گروه، در مسائل خاص سیاسی خلاصه نمی‌شود، بلکه همه جوانب زندگی جامعه اسلامی را فرا می‌گیرد، از این جهت باید در گروه سوم، شرایطی مانند تقوا و علم و دانش برتر وجود داشته باشد که صلاحیت آنان را بر امر رهبری بیمه کند.

۴- وحدت هدف

وحدت در هدف نیز از عوامل سازنده وحدت است.

۱- ۱- نساء: ۵۹.

ص: ۷۶

امّت اسلامی معتقد است که باید جامعه را به سوی خوبی‌ها و نیکی‌ها و فضیلت و مکرمت سوق داد؛ چنان که می‌فرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنْ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمْ الْفَاسِقُونَ (۱)

«شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شدید، به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند باز می‌دارید و به خدا ایمان دارید. اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعاً برایشان بهتر بود، برخی از آنان مؤمنند ولی بیشترشان نافرمانند.»

یکی از اهداف رسالت پیامبر که همه مسلمانان باید در تحقّق آن کوشا باشند، محو شرك و بت پرستی در جهان و جایگزین ساختن توحید به جای آن است و این هدف بزرگ به وسیله مسلمانان در جهان تحقق خواهد پذیرفت و از شرك و بت پرستی اثری باقی نخواهد ماند چنان که می‌فرماید:

۱- ۱- آل عمران: ۱۱۰.

ص: ۷۷

هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ (۱)

«او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.»

بنابراین، امت اسلامی در عقیده و شریعت، در امر قیادت و رهبری و در غرض و هدف، وحدت نظریه دارند و باید در مجامع جهانی با هم همکاری کنند، نه این که به تکفیر و تفسیق یکدیگر بپردازند. خوشبختانه بزرگان اهل سنت در اعصار پیش، پیروان خود را از تکفیر گروه دیگر برحذر داشته‌اند.

سرخسی که از تلامیذ ابوالحسن اشعری است می‌گوید:

«استاد ما در خانه من بستری بود. او وقتی احساس کرد که آخرین روزهای زندگی خود را می‌گذراند به من دستور داد در حدّ امکان شاگردان او را گرد آورم، از این جهت از آنان دعوت به عمل آمد و او به عنوان آخرین سخن، رو به آنان کرد و گفت: شاهد

۱- ۱- توبه: ۳۳.

ص: ۷۸

باشید من کسی را که بر قبله مسلمانان نماز بگزارد، به خاطر صدور گناهی تکفیر نمی‌کنم؛ زیرا همه را دیده‌ام که به خدای واحد اشاره کرده و همگی در پوشش اسلام قرار دارند.» (۱)

شایسته است از امام ابوالحسن اشعری تقدیر شود؛ زیرا او نام کتاب خود را «مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلّین» نهاد و مفاد آن این است که همه گروه‌هایی که در کتاب، از آنها سخن به میان آمده، مسلمان و نماز گزارند، هر چند در یک رشته مسائل کلامی با هم اختلاف دارند.

ابن حزم می‌گوید: از ابوحنیفه و شافعی و سفیان ثوری نقل شده است که نمی‌توان مسلمانی را تکفیر و تفسیق کرد. (۲)

عضدی در مواقف می‌گوید: بزرگان متکلّمین و فقها بر این رأیند که نمی‌توان کسی از اهل قبله را تکفیر کرد.

سپس می‌گوید: مسائلی که مورد اختلاف آنها است چیزی نیست که پیامبر و یاران او درباره آنها بحث کرده باشند. از این جهت اختلاف در این مسائل ضرری به

۱- ۱- شعرانی، یواقیت و جواهر، ص ۵۸.

۲- ۲- ابن حزم، الفصل، ج ۳، ص ۲۴۷.

ص: ۷۹

اسلام نمی‌زند. (۱)

گفتنی است که بخش مهمی از بحث اختلافات مسلمانان مربوط به مسائل کلامی و فقهی است و هیچ یک از آنها مانع از تقریب نیست و هر فردی در پیشگاه خدا، با حجتی که بر اندیشه خود دارد، معذور است.

از باب نمونه در زمان مأمون در میان متکلمان، مسأله حدوث و قدم قرآن مطرح گردید و پی آمدهای تندی از قبیل تفرقه و تبعید داشت، و شیوه شایسته را احمد بن حنبل، که سردمدار قدم قرآن و یا عدم حدوث آن بود، برگزید. او در این مسأله اصلًا اظهار نظر نکرد، چون معتقد بود که قرآن و سنت در این مورد چیزی نگفته است، اما دسته‌های مرموزی از مسیحیان، به طرح این مسأله دامن می‌زدند، تا از اعتقاد به قدیم بودن قرآن، قدم «مسیح» و «کلمهٔ اللّه» را توجیه کنند و از این آب گل آلود ماهی بگیرند، از این جهت پیشوایان شیعه نسبت به این مسأله راه دیگری را برگزیدند. وقتی از آنان درباره حدوث و قدم قرآن پرسیده شد، فرمودند: ما می گوییم قرآن کلام خدا است. (۲)

۱- ۱- مواقف، ص ۳۹۲.

۲- ۲- توحید صدوق، ص ۲۲۴، حدیث ۵.

ص: ۸۰

البته این نوع سخن گفتن در موردی بود که سؤال کننده را توان اندیشه در این مسائل نبود ولی نسبت به گروهی که می‌توانستند با موازین عقلی در این مسائل غور کنند، بیان دیگری داشتند؛ چنان که امام هادی علیه السلام در پاسخ نامه محمد یقطینی نوشت:

«وَلیسَ الخالِقُ إلّا اللّهُ عَزَّوَجَلَّ وَما سِواهُ مَخْلُوقٌ». (۱)

«آفریدگاری جز خدا نیست و جز او همه مخلوقند؟» (طبیعی است که خود قرآن هم مخلوق می‌باشد).

تا اینجا با عناصر وحدت ساز یا تقریب آفرین آشنا شدیم، لیکن یک رشته موانع در طریق تقریب وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد.

موانع تقریب

۱- اختلافات کلامی و فقهی

پس از گذشت سه قرن از آغاز اختلافات کلامی، اهل سنت سرانجام در اصول عقاید مقلّدِ یکی از دو امام گردیده‌اند و آن دو عبارتند از: «اشعری» و «ماتریدی».

۱- ۱- همان، حدیث ۴.

ص: ۸۱

اما معتزله که از نظر ما شاخه‌ای از اهل سنت هستند- هر چند از نظر اهل سنت جزو آنان نمی‌باشند- برای خود مکتب خاصی دارند و به مرور زمان نابود شده و از آنان اثری جز چند کتاب باقی نیست.

شیعه در مسائل کلامی به سه گروه تقسیم می‌شوند:

«اثنی‌عشری»، «زیدی» و «اسماعیلی» ولی اگر حقیقت این مذاهب کلامی، چه در سنّی و چه در شیعه، شکافته شود خواهیم دید اختلاف در مسائلی است که ارتباطی به ایمان و اسلام ندارد و اگر مسلمان درباره آنها سخن نگوید مشکلی نخواهد داشت. مسائلی مانند:

الف: صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر آن؟

ب: قرآن کریم قدیم است یا حادث؟

ج: افعال بندگان، مخلوق خداست یا مخلوق انسان‌ها؟

د: خدا در سرای دیگر قابل رؤیت هست یا نه؟

و ... که هرگز اسلام و ایمان وابسته به آنها نیست.

درست است که حق در این مسائل یکی بیش نیست و راه آن برای پویندگانش باز است و طبعاً یکی از گروه‌ها بر خطا بوده و دیگری بر صواب، ولی این جریان چنان نیست که هر فرقه‌ای فرقه مخالف را تکفیر کند!

ص: ۸۲

از این بیـان روشن می‌شود که اختلاف در مسائـل فقهی نبایـد مایه تنش در میان فرق اسـلامی شود و لازم است بـدانیم که اختلاف میان فقها و علمای اهل سـنت، کمتر از اختلاف فقهای شـیعه با فقهای اهل سـنت نیست؛ مثلًا شافعی می‌گویـد: تماس بدنی با همسـر ولو بدون احساس شهوت، مایه بطلان وضو است، در حالی که دیگران با این نظر مخالف‌اند ولی در همین حال، نمازگزاران شافعی بر امام حنفی اقتـدا می‌کننـد، هر چنـد امام جماعت با همسـر خود تماس برقرار کرده باشـد، چون امام حنفی بر صـحت وضوی خود حجت دارد، روی این اصل برادر سنی باید به امام شیعی اقتدا کند؛ زیرا هر کدام برای خود در پیشگاه خدا حجت دارند.

بزرگترین مانع تقریب

بزرگترین مانع تقریب میان شیعه و سنی، مسأله رهبری بعد از درگذشت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است.

اهل سـنت معتقدنـد که خلیفه پس از رسول خـدا، در سـقیفه گزینش شد و ابوبکر به عنوان خلیفه مسـلمین رأی آورد، در حالی که شیعه منصب امامت را یک منصب الهی می‌داند که باید متصدّی آن به وسیله پیامبر تعیین

ص: ۸۳

شود و پیامبر آن را در عصر خود معین کرد و در غدیر خم بر ولایت و امامت علی علیه السلام تصریح نمود.

درست است که این اختلاف به صورت یک اختلاف حادّ بر تقریب مسلمانان سایه افکنده، لیکن اگر مسأله را از دیدگاه اهل سنت مطالعه کنیم، خواهیم دید که با توجه به اصول آنان، این اختلاف مانع تقریب نیست؛ زیرا مسأله امامت در نزد آنان، از شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر است.

توضیح این که: یکی از واجبات، امر به معروف و نهی از منکر است و انجام این فریضه، بدون وجود امام مطاع میسر نیست، بنابراین از باب مقدمه واجب (امر به معروف و نهی از منکر) لازم است امامی برگزیده شود تا در پرتو قدرت او، این فریضه جامه عمل بپوشد.

همگی می‌دانیم که مسأله امر به معروف و نهی از منکر، یک مسأله فقهی است و مقدمه آن، (نصب امام) از آن فراتر نیست. در این صورت، چنین اختلافی در مسأله فقهی نباید مانع تقریب شود.

عضد الدین ایجی در مواقف می‌گوید:

«وَالإِمامَهُ عِنْدَنا مِنَ الْفُرُوع وَ إنَّما ذَکَرْناها فِی عِلْمِ

ص: ۸۴

الْکَلام تَأَسّیاً بِمَنْ قَبْلنا.» (۱)

«امامت نزد ما از فروع است و اگر آن را در دانش کلام وارد کردیم، به خاطر پیروی از پیشینیان است».

تفتازانی می گوید:

«لا ـ نِزاعَ فی انَّ مَباحِث الإمامَهٔ بِعِلْم الْفُرُوع أَلْیَق لِرُجُوعِها إلی انَّ الْقِیام بِالإمامَهٔ وَ نَصْبِ الإمام الْمُوصُوف بِالصِّفات الْمَخْصُوصَهٔ مِنْ فُرُوض الْکِفایات وَهِی أُمُور کُلّیّهٔ، تَتَعَلَّق بِها مَصالِح دِینیّهٔ أَو دُنْیَویّهٔ وَلا یَنْتَظِمُ الأَمْرُ إِلّا بِحُصُولُها» (۲)

«جای سخن و گفتگو نیست که امامت به فقه ارتباط بیشتری دارد؛ زیرا جز این نیست که ایجاد امامت با نصب پیشوایی که دارای صفات مخصوص باشد، از واجبات کفایی است و واجب کفایی آن رشته اموری است که مصالح دینی و دنیوی مسلمانان به آن وابستگی کامل دارد و امور مسلمین در پرتو آن تنظیم می‌شود.»

با توجه به این نصوص، نباید مسأله امامت در نزد

۱- ۱- مواقف، ص ۳۹۵.

۲- ۲- شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۷۱.

ص: 85

برادران اهل سنت مانع از تقریب شود بلکه باید اختلاف در این مورد را، با توجه به این اصل، بسان دیگر اختلافات فقهی تلقّی کرد.

در گذشته، فقیهان اهل سنت در برابر یکدیگر از اهل «گذشت و اغماض» بهره می گرفتند، همگی می‌دانیم که ابوحنیفه قنوت را مشروع نمی‌داند، در حالی که شافعی آن را مستحب می‌شمارد ولی آنگاه که شافعی در بغداد به زیارت قبر ابوحنیفه رفت، در کنار مرقد او دو رکعت نماز گزارد و قنوت به جا نیاورد وقتی از فلسفه آن پرسیدند، گفت: «توقیراً للإمام»؛ «به پاس احترام ابوحنیفه این مستحب را ترک کردم.»

تاریخ می گوید: عمر بن عبدالعزیز از جهت دادگری و تعصّب دینی، بسان خلفا بود؛ یعنی او را هم مسلمانان برگزیده بودند ولی اعتقاد و عدم اعتقاد به خلافتِ او، هیچ گاه مایه اختلاف و دو دستگی نیست در حالی که اختلاف در خلافت خلفا، در طول قرن‌ها، بزرگترین سد میان مسلمانان بوده است، اکنون پرسش این است که چه فرقی است میان خلافت او و دیگر خلفا.

استاد بزرگوار ما آیت‌اللّه العظمی بروجردی قدس سره

ص: ۸۶

می‌فرمود: مسأله خلافت را می‌توان به دو شیوه مطرح کرد:

الف: زمامدار مسلمانان پس از درگذشت پیامبر چه کسی بود؟

ب: پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله مرجع علمی مسلمانان کیست؟

بحث به شیوه نخست، یک بحث تاریخی است و نزاع در آن چندان مفید نیست. بالأخره هرچه بود عصر آن گذشته و نمی‌توان در آن به وحدت کلمه رسید.

اما بحث به شیوه دوم کاملًا زنده و حائز اهمیت است.

مسلمانان، به یقین، پس از درگذشت او، به مرجع علمی قوی و نیرومند، که قرآن را تفسیر کند و موضوعات نو ظهور را بیان نماید و شبهات را پاسخ بدهد، نیاز مبرم داشتند و طبیعی است رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رفع این نیاز مرجعی را معرفی کرده است و این مرجع به حکم حدیث ثقلین جز اهل بیت علیهم السلام کسی نیست، اگر مسلمانان جهان، مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام را به حکم این حدیث متواتر بپذیرند، مشکلات زیادی از سر راه تقریب برداشته می‌شود.

ص: ۸۷

۲- اختلافات قومی

دوّمین چیزی که مانع از تقریب مسلمانان می‌شود اختلاف قومی و عنصری و نژادی است. قرآن مجید و سنت رسول گرامی و عمل مسلمین در صدر اسلام، بر این مانع پیروز شد و وحی الهی جامعه بشری را با این خطاب مخاطب ساخت:

یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثَی وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ (۱)

«ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله کردیم تا یکدیگر را بشناسید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست، بی‌تردید خداوند دانا و آگاه است.»

ولی در قرن ۱۹ برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و تقسیم کشور بزرگ اسلامی به کشورهای کوچک، مسأله قومیت بار دیگر بر سر زبان‌ها افتاد و عوامل اجانب، به قومیت اصالت بخشیدند و به تحقیر دیگر نژادها پرداختند. در کشورهای عربی اندیشه «پان عربیسم» و در کشور عثمانی و ترکیه فعلی «پان ترکیسم» و در ایران

۱- ۱- حجرات: ۱۳.

ص: ۸۸

«پان ایرانیسم» را زنده کردند و هر قومی، قوم دیگر را تحقیر کرد و خود را محور فضیلت و برتری دانست و هنوز هم این نعره جاهلی در بیشتر کشورهای اسلامی جنبه محوری دارد در حالی که اسلام با آن مبارزه کرده است.

گفتنی است مسأله نژاد و احترام به خاک و زبان، می‌تواند دو معنای مختلف داشته باشد؛ یکی بسیار مستحسن و دیگری کاملًا زشت و منفور.

انسان از این نظر که در سرزمینی دیده به جهان گشوده و از مواهب آنجا بهره گرفته، به آن منطقه مهر بورزد و در عمران و آبادی آن بکوشد و ... چنین گرایشی به نژاد و یا آب و خاک و یا زبان، بسیار مستحسن است؛ زیرا حقی را که آب و خاک و مردم منطقه به گردن او دارند ادا کرده است.

ولی اگر انسان به خاطر وابستگی به قومی و یا زبانی و خاکی خود محور گردد و در صدد تقویت قومی و تضعیف دیگران برآید و ... چنین قوم گرایی، همان ناسیونالیسم مبغوض و شوم است که اسلام آن را محکوم کرده است و برتری را در تقوا و ایثار دانسته است و به وابستگی‌هایی مانند زبان و خون، ارزشی قائل

ص: ۸۹

نشده و فخر فروشی از این طریق را انگیزه جاهلی معرفی کرده است.

۳- ناآگاهی از عقاید همدیگر

یکی از موانع تقریب، ناآگاهی فرق اسلامی از عقاید همدیگر است؛ ناآگاهی که همراه با یک رشته تهمت‌ها و ناروایی‌ها است، مسلماً چنین ناآگاهی مایه خصومت و دوئیت خواهد بود.

اکنون در اینجا نمونه‌هایی را یادآور می‌شویم تا پایه تأثیر این جهل بر تفرقه و دو دستگی روشن شود:

* در سال ۱۳۳۶ به زیارت خانه خدا مشرف شده بودم و در بازار مکه وارد مغازه‌ای شدم تا چیزی به عنوان سوغات تهیه کنم، اتفاقاً صاحب آن نیز از قبل با من آشنا بود. او در صدد بود از عقاید من آگاه شود، از این رو پرسید: شما شیعیان بعد از نماز با حرکت دادن دست‌های خود، چه می گویید؟

گفتم: می گوییم: اللّه اکبر، اللّه اکبر، اللّه اکبر.

او با شگفتی گفت: من شنیده‌ام که شما سه بار می گویید: خان الأمین!

جایی که پایه اطلاع یک تاجر مکی، که هر سال با

ص: ۹۰

هزاران شیعی سر و کار دارد، این باشد، باید دید پایه اطلاعات دور افتادگان از این مکتب چگونه است؟!

باید دانست که جمله «خان الأمین» شعار یهودیان است که می گویند جبرئیل امین خیانت کرد و نبوّت را که از آن آل اسحاق بود به آل اسماعیل تفویض کرد و از این جهت جبرئیل را دشمن می‌شمارند و شعار خان الأمین سر می‌دهند.

متأسفانه این شعار ناروا که ساخته اندیشه ناپاك یهود است، به شیعه نسبت داده می‌شود. (۱)

* باز در همان سال یکی از مدرسان حرم شریف که به منزل او وارده شده بودم، به دیدنم آمد و پس از مذاکراتی پرسید:

«هَلْ لِلشیعَهْ تَأْلیف؟»؛ «آیا شیعه کتابی دارد؟»

گفتم: یالَلأسف، شخصی در امّ القرای اسلام به سر می‌برد ولی تا این حد از فرهنگ شیعه ناآگاه است. در حالی که روزگاری مکه و مدینه مرکز شیعه بود (۲) و سالیان

۱- ۱- تفسیر رازی، ج ۱، تفسیر آیه قُلْ مَنْ کَانَ عَدُوّاً لِجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللَّهِ بقره: ۹۷

۲- ۲- ابن حجر در مقدمه کتاب «الصواعق المحرقه» علل نگارش کتاب‌خود را چنین می‌نویسد: «ثمّ سئلت قدیماً فی اقراءه فی رمضان سنهٔ ۹۵۰ ه. بالمسجد الحرام لکثرهٔ الشیعهٔ و الرافضهٔ و نحوهما بمکهٔ المشرفهٔ أشرف بلاد الإسلام.» صواعق المحرقه، ج ۳.

ص: ۹۱

درازی حاکمان مکه را شرفا تشکیل می‌داده‌اند که بر مذهب شیعه زیدی و یا امامی بودند، ولی تبلیغات سوء آن چنان اثر نهاده که مدرس حرم از اصالت شیعه تا این حد ناآگاه است که حتی نام کتب شیعه را نشنیده است! مقداری با او سخن گفتم و چند کتابی که در اختیارم بود تقدیمش کردم.

تقیه سلاح انسان ضعیف است

یکی از آثار سوء ناآگاهی از عقاید شیعه، این است که تقیه را به معنای نفاق می‌گیرند و خیال می‌کنند که شیعه همه جا با گروه اهل سنت از در تقیه وارد می‌شود و واقعیات را کتمان کرده، تظاهر به وفاق می‌کند.

در حالی که تقیه سلاح انسان ضعیفی است که در کشوری زندگی می‌کند و در آنجا آزادی‌ها مصادره شده و کسی که بر خلاف نظر حاکم سخن بگوید، قلع و قمع می‌شود در اینجا فرد ضعیف چاره‌ای جز کتمان عقیده ندارد. ولی این، به این معنا نیست که شیعه پیوسته بر

ص: ۹۲

اصل تقیه تکیه کرده و کتاب‌های خود را بر این اساس می‌نویسد یا پیوسته بر این اساس سخن می گوید.

و به دیگر سخن: تقیه مربوط به انسان خاص و در جریان خاصی است، آنجا که فرد ضعیف ناچار می‌شود عقیده خود را کتمان کند و بر طبق خواسته حاکم عمل نماید ولی تا کنون دیده و شنیده نشده است که یک دانشمند شعیی کتابی را بر وفق تقیه بنویسد.

اخیراً کتابی به نام «العقیدة الإسلامیه» در ۱۵۰ اصل، از این جانب منتشر شده که در آن، به مجموع عقاید شیعه امامیه پرداخته و از اصیل‌ترین کتاب‌های شیعی، همراه با آیات قرآنی و احادیث نبوی بهره گرفته است. و هر فردی اگر بخواهد از عقاید شیعه آگاه شود، می‌تواند به این کتاب مراجعه کند و خوشبختانه این کتاب به زبان‌های مختلف نیز ترجمه شده است.

تقیه‌اصلِ‌قرآنیِ خدشه‌ناپذیر است که‌وحی‌الهی آن‌را بر افراد ناتوان و گرفتار در چنگال ظالمان تجویز کرده است. مفسّران می گویند: وقتی قریش، عمار و پدر او یاسر و مادر وی سمیه را دستگیر کردند و از آنان خواستند که بر آیین اسلام کفر ورزند، یاسر و سمیه از اظهار خودداری کردند و در نتیجه کشته شدند ولی عمار

ص: ۹۳

با آنان موافقت کرد و آزاد شد و گریه کنان به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر اشک از چشمان او پاک کرد و فرمود: «إن عادُوالَکَ فَعُد لَهُمْ بما قلت»؛ «اگر بار دیگر گرفتار شدی، باز خواسته آنان را عملی کن.» (۱)

تقیه یک اصل عقلایی است و اساس آن را تقدیم اهم بر مهم تشکیل می‌دهد و مؤمن آل فرعون، با این که عقیده محکمی داشت، ولی آن را مکتوم و پنهان می‌ساخت تا از این طریق بتواند جان و عرض خود را از تعریض فراعنه حفظ کند و به موسی و بنی اسرائیل خدمت نماید. چنان که وحی الهی درباره او می‌فرماید:

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللَّهُ ... (۲)

«آیا مردی را می‌کشید به خاطر این که می‌گوید پروردگارم خداست؟»

ممکن است گفته شود: این دو آیه و همچنین آیه لَایَتَّخِذْ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ

۱- ۱- طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۳۸۸؛ کشاف، ج ۲، ص ۴۳۰؛ قرطبی، الجامع أحکام القرآن، ج ۴، ص ۵۷.

۲- ۲- غافر: ۲۸.

ص: ۹۴

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنْ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً (۱)

مربوط به تقیه از کافر است، نه تقیه از مسلمان.

ولی پاسخ آن وحدت ملاک است، هرگاه حاکم اسلامی بسان حاکم کافر آزادی‌های مشروع را مصادره کند و نفس‌ها را در سینه خفه سازد، مسلمانان چاره‌ای جز تقیه و مماشات ندارند و این حقیقتی است که بسیاری از دانشمندان اهل سنت بر آن تصریح کرده‌اند. عبارت امام شافعی، که رازی آن را نقل کرده، چنین است:

او در تفسیر آیه إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً می‌گوید:

«ظاهِرُ الآیـهٔ عَلی انَّ التَّقیَّهَ انَّما تَحلّ مَعَ الکُفّار الْغالِبین إلّا انَّ مَذهَبَ الشّافعی رضی الله عنه هُو انَّ الحالَهَ بَینَ المُسْلِمین إذا شاکَلت الحالَهَ بَین المُسلمین وَالْکافِرین، حَلَّت التَّقیَّهٔ محاماهٔ عَنِ النّفس» (۲)

«ظاهر آیه این است که تقیه در مقابل کافر غالب مشروع است، ولی امام شافعی می‌گوید: اگر شرایط حاکم بر مسلمانان بسان شرایط مسلمانان با کافران باشد، تقیه برای حفظ نفس جایز است.»

۱- ۱- آل عمران: ۲۸.

۲- ۲- رازی، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۱۳، در تفسیر آیه یاد شده در متن.

ص: ۹۵

بدا چیست

بـدا، یکی از معـارف قرآن است و آیـاتی دربـاره آن فرود آمـده و احادیثی به تشـریح آن پرداخته، همچنین دانشـمندان اسـلامی بر صحت آن اتفاق نظر دارنـد و به دیگر سـخن: محتوای بدا چیزی نیست که مسـلمانان آگاه از قرآن و سـنت پیامبر بتواند آن را انکار کند، فقط از لفظ آن وحشت دارند، در حالی که در معارف و عقاید، مضمون و محتوا مطرح است نه لفظ و تعبیر.

حقیقت بدا، جز این نیست که انسان با اعمال نیک و بدِ خود، سرنوشت خود را دگرگون سازد، همچنان‌که قوم یونس به وسیله توبه و انـابه سـرنوشت بـد خـود را، که نزول عـذاب الهی بـود، دگرگون ساختنـد و عـذاب را از خود دفع کردنـد؛ چنـان که قرآن کریم می‌فرماید:

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ (۱)

«چرا هیچ یک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که مفید به حالشان باشد مگر قوم یونس، آنگاه که ایمان

۱- ۱- یونس: ۹۸.

ص: ۹۶

آوردند عذاب رسوا کننده را از زندگی آنان برطرف کردیم و تا مدّت معینی آنها را بهره‌مند ساختیم.»

مضمون آیه، همان محتوای «بدا» است؛ یعنی چیزی که همه مسلمانان در آن اتفاق دارند و می‌گویند فرد و جامعه می‌توانند با اعمال پاک و نیک و یا آلوده و زشت خود، سرنوشت موجود و حاکم بر خود را دگرگون سازند.

پاسخ یک سؤال

گاهی می‌پرسند: محتوای «بدا» مورد پذیرش همگان است و آیات قرآنی بر صحت آن گواهی می‌دهند، چه آیه‌ای صریح‌تر از این که می‌گوید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنْ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۱)

«هرگاه مردم شهرها ایمان آورده، تقوا پیشه می‌کردند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برای ایشان می‌گشودم، ولی تکذیب کردند پس به کیفر

۱- ۱- اعراف: ۹۶.

ص: ۹۷

دستاوردشان گرفتیم.»

ولی سؤال این است که: چرا از این اصل به جمله «بد اللّه فی قَوم یُونِس» تعبیر می‌شود؛ چون مفاد ظاهری آن این است که برای خدا مخفی بود سپس چیز جدیدی آشکار گشت و اراده قطعی بر این تعلّق گرفته بود که آنان را کیفر دهد، سپس تبدل رأی به او دست داد.

پاسخ آن روشن است و آن این که به کار بردن این لفظ درباره خدا، از باب «مجاز» است نه حقیقت، همچنان که به کار بردن لفظ «مکر» و «استهزاء» در مورد خدا از باب مجاز است؛ چنان که می‌فرماید:

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (۱)

«آیا از مکر و حیله خدا مطمئن گشته‌اند، از مکر خدا جز قوم زیانکار کسی مطمئن نمی‌باشد.»

و علت به کار بردن این جمله که: «با مقام ربوبی سازگار نیست» این است که یک چنین جریانی از نظر بشرهای عادی نوعی «بدا» است؛ یعنی ظهور پس از خفا

۱- ۱- اعراف: ۹۹.

ص: ۹۸

است، گویا بشر از دیدگاه خود سخن می گوید:

اتفاقاً در حدیث پیامبر، خود این جمله وارد شده است.

بخاری نقل می‌کند: «ثَلاثَهٔ مِنْ بَنی إسْرائیل: أَبْرص وَاقْرَع وَأعمی بَدا للّٰهأنْ یَبْتَلیهم فَبَعَث ملکاً ...» (۱)

برای آگاهی بیشتر از احادیث مربوط به بدا، مراجعه شود به کتاب «الدّرُّ الْمَنْثور» سیوطی (۲).

آقای شیخ عبدالعزیز که مفتی اهل سنت در استان سیستان و بلوچستان در خبرگان نخست بود و در کمیسیون مربوط به احوال شخصیه همکاری داشتیم، روزی مسأله بدا را مطرح کرد، به او گفتم بدا به معنای امکان تغییر سرنوشت با اعمال صالح و طالح است. او گفت: کتابی از قدمای شیعه معرفی کن که این اصل را به این نحو تفسیر کرده باشد، کتاب «أوائل المقالات» شیخ مفید را در اختیارش نهادم. او پس از چند روز، کتاب را باز گرداند و گفت: اگر معنای «بدا» همین باشد که مؤلف

۱- ۱- صحیح بخاری، ص ۴، ص ۱۷۲، باب حدیث الأبرص و الأعمی و الأعرج.

۲- ۲- الدر المنثور، ج ۴، ص ۶۶۰ تفسیر آیه یَمْحُوا اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ رعد: ۳۹.

ص: ۹۹

این کتاب می گوید، همه مسلمانان به آن معتقدند.

این‌حادثه حاکی ازآن است‌که جهل وناآگاهی‌از عقاید ومشترکات شیعه، ازموانع‌تقریب‌است وبانشر کتاب‌های اصیل شیعه می‌توان بسیاری از بد بینی‌ها را زدود.

یکی از گام‌های بلندی که برای «تقریب» برداشته‌ایم، نگارش کتابی است به نام «طبقات الفقها» در ۱۶ جلد، که ۱۰ جلد آن منتشر شده و ۶ جلد دیگر آن در دست تألیف و انتشار است. دو جلد اول آن مقدمه است که در نخستین جلد آن، مصادر فقه در نزد شیعه و سنی آمده و در جلد دوم آن ادوار فقه آن دو مطرح شده است ولی در تمام موارد از میراث فقهی همگان تجلیل شده، هر چند در مواردی به احقاق حق پرداخته‌ایم.

در پایان باید به برادران اهل سنت بگویم که: «ما يَجْمَعُنا، أَكْثر مِمّا يُفَرِّقُنا»؛ «مشترکات ما فزونتر از متمیزات ما است.»

انّا لتجمعنا العقيدهٔ امهٔ وَيَضُمُّنا دين الهُدى أتباعاً

ويؤلّف الإسلام بين قلوبنا مهما ذهبنا في الهوى أشياعاً

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹